

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

A decorative flourish consisting of a vertical line that ends in a stylized, symmetrical floral or geometric motif.



اخلاق آموزش

محسن قرائتی

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه‌ی ملی ایران:

قراآتی، محسن / ۱۳۲۴.
اخلاق آموزش / مؤلف: محسن قراآتی
تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۷۵.
۱۲۰ ص. ۲۲.۰۰۰ ریال. ISBN 978 - 600 - 5421 - 31 - 6
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه به صورت زیر نویس
موضوع: ۱ - دانش و دانش‌اندوزی -- جنبه‌های اخلاقی
۲ - دانش و دانش‌اندوزی -- جنبه‌های قرآنی
۳ - دانش و دانش‌اندوزی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
۴ - دانش و دانش‌اندوزی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام -- احادیث
۵ - دانش و دانش‌اندوزی اسلامی
۳ الف ۳۵ ق / ۴ / ۲۵۴ BP ۲۹۷ / ۶۵۳ ۲۸۳۸۱۸۳ - ۹۱

اخلاق آموزش

محسن قراآتی



ناشر:	مرکز فرهنگی درسهای از قرآن
چاپ:	سازمان چاپ و انتشارات اوقاف
نوبت چاپ:	اول - تابستان ۱۳۹۱
شمارگان:	۵.۰۰۰ نسخه
قیمت:	۲۲.۰۰۰ ریال
شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۴۲۱ - ۳۱ - ۶

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز بخش شماره ۱: تهران، تلفن و نمابر ۴ - ۶۶۹۴۶۳۶۳ - ۰۲۱
مرکز بخش شماره ۲: اصفهان، تلفن و نمابر ۲۲۰۵۴۸۵ - ۰۳۱۱
مرکز بخش شماره ۳: مشهد، تلفن و نمابر ۲۲۴۱۲۸۴ - ۰۵۱۱

www.Qaraati.ir



فهرست مطالب

۷	مقدمه ناشر
۹	ارزش‌تعلیم و تربیت
۱۵	اخلاق‌آموزش
۴۳	اخلاق پژوهش
۶۳	منش و رفتار استاد
۹۹	رابطه بین استاد و شاگرد



مقدمه ناشر

تعلیم و تربیت، از جایگاه ویژه‌ای در مکتب اسلام برخوردار است و بر اساس آیات قرآن کریم، خداوند اولین معلم بشر «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ» و پروردگار همه انسانها و جهانیان است. «رَبِّ الْعَالَمِينَ»

دانشمندان اسلامی در جهت رشد و تعالی فرهنگ و تمدن اسلامی، تلاش‌های وافر نموده و در زمینه آداب تعلیم و تربیت، کتب متعددی تألیف کرده‌اند. کتاب حاضر، با نگاهی نو به مقوله آموزش، از منظر آیات قرآن کریم و سیره و سنت پیشوایان دین، سعی دارد در قالب عباراتی موجز و مختصر و با زبانی شیرین و شیوا که از ویژگی‌های حجّت الاسلام قرائتی می‌باشد، گوشه‌ای از اخلاق آموزش و پژوهش را برای طالبان علم و دانش تبیین کند.

امید است اساتید و دانشجویان محترم که این کتاب را مطالعه می‌کنند، نظرات و پیشنهادات خود را در جهت تکمیل و اصلاح به مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن ارسال کنند.



ارزش تعلیم و تربیت

خداوند به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم، فرشتگان به خاطر تزاحمات طبیعی و مادی، پیش بینی می‌کردند که انسان در زمین فساد و خونریزی کند، ولی خداوند با آموختن همه اسماء و اسرار هستی به آدم، به آنان فهماند که لیاقت انسان برای خلیفه خدا شدن، به خاطر ظرفیت علمی اوست، نه عبادتی که فرشتگان بیشتر داشتند. (مضمون آیه ۳۱ سوره بقره)

قرآن می‌فرماید: اگر کسی یک نفر را زنده کند، گویا همه‌ی مردم را زنده کرده است: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۱

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه می‌فرماید: اگر کسی شخص منحرفی را هدایت کند، او را زنده کرده و اگر شخصی کسی را منحرف کند، گویا او را کشته است.^۲

۱. مائده، ۳۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۱۰.

قرآن می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه خدا و رسول، شما را به چیزی که حیات بخش شماس، دعوت کردند، بپذیرید: «استَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۱ ناگفته پیداست که مراد از حیات در این آیه، حیات فکری، معنوی و اخلاقی است، نه حیات مادی و دنیوی.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خدا می‌خواهد که همواره دانش او را افزون کند: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۲ این آیه اعلام می‌دارد که هیچ کس فارغ التحصیل نیست و همه باید برای همیشه به دنبال علم‌افزایی باشند.

پیامبری به نام عَزْریر، از کنار قریه مخروبه‌ای عبور می‌کرد. با خود گفت: چگونه خداوند مرده‌های این قریه را زنده می‌کند؟ خدا او را صد سال میراند، سپس زنده‌اش کرد و به او گفت: چه مدت در اینجا هستی؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز، خداوند فرمود: صد سال در اینجا هستی. اکنون به الاغ خود نگاه کن که چگونه استخوان‌هایش را به هم پیوند داده و برپا می‌داریم و بر آن گوشت می‌پوشانیم.

این ماجرا که در آیه ۲۵۹ سوره بقره آمده است، نشان می‌دهد که علم و دانش به قدری ارزش دارد که پیامبری صد سال می‌میرد تا مطلبی را بیاموزد.

۱. انفال، ۲۴.

۲. طه، ۱۴.



قرآن می‌فرماید: اگر سگ‌های آموزش دیده را به شکار فرستادید و آنها برای شما صیدی آوردند، آن صید برای شما حلال است. «أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ»^۱

از این آیه استفاده می‌شود که آموزش، حتی به سگی که نجس است، ارزش می‌دهد و شکار سگ آموزش دیده، حلال می‌شود.

قرآن کریم، آموزش انسان را پیش از آفرینش او مطرح کرده و می‌فرماید: «عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ»^۲ و این نشان دهنده جایگاه آموزش است که ابتدا سخن از آن می‌رود و سپس سخن از آفرینش.

اسلام به خاطر ارزش علم، همه‌ی قیود را برداشته و می‌فرماید: فراگیری علم؛

از هر کس، «خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ أْتَاكَ»^۳ یا «خُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴ در هر جا، «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^۵

و در هر زمان، «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^۶ به جاست.

۱. مائده، ۴.

۲. الرحمن، ۲ - ۳.

۳. غررالحکم.

۴. اثبات الهدی، ج ۱، ص ۴۶.

۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۶. نهج الفصاحه، ح ۳۲۷.

برخلاف این جمله معروف که می‌گویند: «انسان هرچه را بداند، بهتر از آن است که نداند»، علم و دانش سه گونه است: علم مفید، علم مضر و علمی که نه مفید است، نه مضر.

علم مفید:

علم مفید به قدری ارزش دارد که پیامبر اولوا العزمی مثل حضرت موسی، باید در بیابان‌ها به دنبال استادی همچون حضرت خضر برود و مسیر طولانی را طی کند، تا آنجا که بگوید از این سفر سختی بسیار کشیدم: «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»^۱ تا از آنچه برای رشد و کمال لازم دارد، بیاموزم: «هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^۲

آری! کسی که عاشق علم و آموختن است، تلاش و حرکت می‌کند. زیرا می‌داند تحمل سختی در راه کسب علم و دانش و کمال ارزش دارد. البته علمی که مایه‌ی رشد باشد و انسان را به سوی عمل صالح سوق دهد و فروتنی آورد، نه مایه‌ی غرور و برتری‌جویی گردد.

اما علم مضر:

در قرآن می‌خوانیم: بعضی از مردم چیزهای زیان‌آور را آموزش می‌بینند: «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ»^۳

۱. کهف، ۶۲.

۲. کهف، ۶۶.

۳. بقره، ۱۰۲.

در جای دیگر، قرآن می‌فرماید: از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما روشن شود، برای شما ضرر دارد. «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»^۱

گرچه آنچه را نمی‌دانیم، باید از اهلش بپرسیم: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۲ اما برخی سؤال‌هاست که اگر جوابش روشن شود، به زیان فرد یا جامعه است، مثل سؤال از عیوب دیگران، یا اسرار نظامی. معلمان و گویندگان، باید ظرفیت مخاطبان و شنوندگان را در نظر داشته باشند و از بیان مطالبی که آسیب‌هایی را برای آنان به دنبال دارد، دوری کند.

آری! دانستن هر چیزی، نه لازم است و نه مفید، بلکه باید به سراغ دانش‌های مفید رفت.

اما علمی که نه مفید است نه مضر:

سوره کهف، داستان جوانمردان خداپرستی را نقل می‌کند که برای اینکه در جامعه فاسد هضم نشوند، از رفاه و آسایش شهر گذشته و به غاری پناه بردند، تا پروردگار برایشان گشایشی فراهم کند.

قرآن بعد از بیان ماجرای آنان، می‌فرماید: گروهی از مردم بجای اندیشیدن درباره هدف این جوانمردان، دنبال عدد و آمار آنان بودند.

۱. مائده، ۱۰۱.

۲. نحل، ۴۳.

بعضی می گفتند: سه نفر بودند، بعضی می گفتند: پنج نفر بودند و بعضی می گفتند: هفت نفر بودند. در حالی که دانستن آمار این جوانمردان هیچ ارزش و اهمیتی ندارد و دانستن اینکه تعداد آنها چند نفر بوده است، نه واجب است نه مستحب، نه نیاز شخص است و نه نیاز جامعه.

اصحاب کهف به ما درس می دهند که شعر معروف: خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو، غلط است.

اخلاق آموزش

هر چیزی کمال و آفتی دارد که باید کمال آن را کسب و از آفت‌های آن پرهیز نمود.

عبادت کمال است، ولی آفت آن عجب است. امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «وَعَبْدُنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدُ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ»^۱، خداوندا مرا بنده خود ساز و عبادتم را به عجب و غرور تباه مکن.

عزت کمال است، ولی آفت آن تکبر است. امام می‌فرماید: «وَلَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ»^۲، پروردگارا مرا به کبر و خودبزرگ‌بینی گرفتار مکن.

خدمت به مردم کمال است، ولی آفت آن منت گذاشتن است.

علم هم کمال است، اما باید به آفات آن توجه داشت.

علم، هم می‌تواند نور باشد، هم حجاب؛ هم وسیله دیدن، هم مانع دیدن.

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

به یک مثال توجه کنید:

هنگام شب، در حیاط خانه لامپی را روشن می‌کنید، نور این لامپ کوچک، مانع دیدن نور بسیاری از ستارگان می‌شود. اگر بخواهیم ستارگان را بهتر ببینیم باید لامپ را خاموش کنیم.

افرادی در رشته‌های مختلف تحصیلاتی دارند، ولی گاهی به خاطر همان اطلاعات محدود خود، بسیاری از کمالات دیگران را نمی‌بینند.

در اخلاق آموزش باید به نکاتی توجه کرد:

۱- هرگز خود را فارغ التحصیل ندانیم.

قرآن به تمام بشر خطاب می‌کند که دانش‌های شما جز اندکی بیش نیست. «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۱

۲- زیاد شدن علم، با زیاد شدن ظرفیت انسان تفاوت دارد.

آنچه مهم‌تر از توسعه علم است، توسعه شخصیت انسان است. قرآن نمی‌فرماید: «زِدْ عِلْمِي» بلکه می‌فرماید: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۲. «زد علمی» یعنی دانش من زیاد شود، اما «زدنی علما» یعنی همراه دانش، خود من هم بزرگ شوم، ظرفیت وجودی من هم توسعه یابد.

۱. اسراء، ۸۵.

۲. طه، ۱۱۴.

۳- علم را هبه الهی بدانیم.

مغز و چشم و دست و کتاب و قلم، همه ابزار دانش‌اند، ولی خود علم از طرف خداوند است.

پس چیزی را بیاموزیم که یا واجب باشد یا مستحب، یا نیاز شخصی را رفع کند، یا درد جامعه را دوا کند.

در حدیث می‌خوانیم: هرگاه عالمی از دنیا می‌رود، در جامعه شکافی ایجاد می‌شود که چیزی جای آن را پر نمی‌کند: «إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ تُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»^۱ از این حدیث استفاده می‌شود که باید به سراغ علم و عالمی رفت که اگر به سراغش نرویم در جامعه خللی ایجاد می‌شود.

۴- علم خود را کم بدانیم.

اگر به پشت سر و راهی که پیموده‌ایم بنگریم، گرفتار غرور می‌شویم؛ ولی اگر چشم‌انداز ما راههایی باشد که نرفته‌ایم، هرگز مغرور نمی‌شویم. انسان اگر به چند کتابی که خوانده است، توجه کند، گمان می‌کند دانشمند شده است، اما اگر به میلیونها کتابی که نخوانده است توجه کند، هرگز گرفتار عُجب و غرور نخواهد شد.

۵- از گفتن «نمی دانم» نهراسیم.

خداوند به پیامبر اسلام امر می کند که به مردم بگوید: من زمان وقوع قیامت را نمی دانم. «قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ»^۱

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: باسوادترین مردم کیست؟ فرمود: کسی که علم دیگران را به علم خود بیافزاید: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَىٰ عِلْمِهِ»^۲ البته باید علوم دیگران را به علم خود اضافه کنیم، نه آنکه به خاطر خودباختگی، علوم خودمان مانند طب قدیم و معماری قدیم را فراموش کنیم و علوم دیگران را نیز ناقص فرا گیریم.

۶- از تحصیل نزد دیگران عار نداشته باشیم.

به چند نمونه توجه کنید:

بشر، دفن مرده را از کلاغ آموخته است.

حضرت سلیمان، انحراف منطقه سبأ را از طریق هدهد اطلاع یافت.
حضرت موسی با آنکه پیامبر اولوالعزم بود، خود را به حضرت خضر رساند تا چیزهایی بیاموزد.^۳

در تحصیل علم، از هر کس، در هر زمان، در هر مکان و با هر شرایط غافل نشویم.

۱. جن، ۲۵.

۲. خصال، ج ۱، ص ۵.

۳. کهف، ۶۶.

بعضی به خاطر مقام و عنوان، یا سن و سواد خجالت نابجایی دارند و گمان می‌کنند شاگردی کردن در شأن آنان نیست.

۷- دانش خود را کتمان نکنیم.

قرآن، قهر و لعنت دائمی خدا و فرشتگان و جن و انس را نثار کسانی می‌کند که دلایل روشنی را که در کتب آسمانی نازل و بیان شده است، کتمان می‌کنند. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا... أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۱

کتمان حق از بزرگ‌ترین گناهان است، چون مانع هدایت مردم و باقی ماندن نسل‌ها در گمراهی می‌شود.

گرچه مخاطب این آیه، دانشمندان یهود و نصاری هستند که حقایق تورات و انجیل را برای مردم بیان نمی‌کردند، ولی جمله‌ی «يَكْتُمُونَ» که دلالت بر استمرار دارد، شامل تمام کتمان‌کنندگان در طول تاریخ می‌شود. چنانکه لعنت پروردگار نیز تا ابد ادامه خواهد داشت.

کتمان حق می‌تواند صورت‌های مختلفی داشته باشد: گاهی با سکوت و عدم اظهار حق، گاهی با توجیه و گاهی با سرگرم کردن مردم به امور جزئی و غافل ساختن آنها از مسائل اصلی. البته در مواردی، همانند اسرار مؤمنان یا عیوب برادران دینی، کتمان واجب یا مستحب است.

گناه کتمان، بیشتر از جانب دانشمندان است. در آیه ۱۸۷ سوره‌ی آل‌عمران نیز آمده است که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت تا حقایق را برای مردم بیان کرده و کتمان نکنند. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» در روایات آمده است: روز قیامت به دهان کتمان‌کنندگان حق، لجام زده می‌شود.

کوتاه سخن آنکه ظلم فرهنگی، بدترین ظلم‌هاست که لعنت خالق و مخلوق را به دنبال دارد. «يَكْتُمُونَ ... يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» کتمان حق، ظلم به دین خدا و حق مردم نسبت به هدایت یافتن است. لذا کتمان‌کنندگان حق را، خدا و مردم لعنت می‌کنند. «يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»

طبیعی است کسی که با کتمان حقایق، به دنیای علم، اندیشه و نسل‌ها، خیانت کرده، فقط با تبیین حقایق و بازگویی آنها می‌تواند توبه کرده و گذشته را جبران نماید. «الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا»^۱

۸- آموزش را زکات علم خود بدانیم.

آیه ۲۸۲ سوره بقره که بزرگ‌ترین آیه قرآن و مربوط به مسائل حقوقی و تنظیم اسناد تجاری است، می‌فرماید: اگر برای ثبت و نوشتن سند، توانایی ندارید، به سراغ نویسنده‌ای بروید که سند را به عدالت بنویسد. سپس می‌فرماید: نویسنده نباید از نوشتن خودداری کند، زیرا

همان طوری که خدا به او علم داده، او هم باید از علم خود به نفع مردم استفاده کند و بخل نوزد: «وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ»

۹- آموخته‌های خود را ثبت کنیم.

با اینکه خدا بر اسرار و افکار و اعمال انسان و کل هستی آگاه است، ولی در دستگاه خداوند مسئله ثبت اعمال و نوشتن آن مطرح است.

قرآن یک جا می‌فرماید: «و رُسُلَنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ»^۱ فرشتگان ما همه کارهای مردم را می‌نویسند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»^۲ هنگامی که نامه‌های اعمال گشوده شود.

در جای دیگر می‌فرماید: در قیامت به مردم می‌گوییم: نامه خود را قرائت کنید. «إِقْرَأْ كِتَابَكَ»^۳

به دستور امام رضا علیه السلام از نوشته‌های آن حضرت، دو نسخه تنظیم می‌شد که اگر یکی مفقود شد دیگری محفوظ بماند.

در حدیث می‌خوانیم: «قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»^۴ دانش خود را با قلم مهار کنید.

۱. زخرف، ۸۰.

۲. تکویر، ۱۰.

۳. اسراء، ۱۴.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۵.

نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، پول و ثروت، شهرت و فرزند بیشتر است. قلم تجربه قرن‌ها را به آیندگان منتقل می‌کند و فرهنگ را رشد می‌دهد. جوامع را با قلم می‌توان خواب یا بیدار کرد. ملّتی را می‌توان با قلم، عزیز یا ذلیل کرد. قلم یک فریاد ساکت است. قلم سند رسمی است. قلم گزارشگر تاریخ است.

قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است. رابطه با قلم، رابطه با علم است.

از میان تمام صداها، سه صدا در اسلام امتیاز ویژه‌ای دارد: صدای قلم دانشمندان، صدای پای مجاهدان و صدای چرخ ریسندگان. آری، امّتی عزیز است که علم و قدرت و اقتصادش پویا باشد و اگر امروز بخواهیم این سه صدا را تطبیق کنیم، باید بگوییم: صدای چاپخانه، توپخانه و کارخانه، یعنی رشد علمی، قدرت نظامی و اقتصادی.

کسی به قلم و نوشته سوگند یاد می‌کند: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۱ که در تمام عمرش یک سطر ننوشته است: «وَلَا تَخْطُ بِیَمِینِکَ»^۲ به قول حافظ:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله‌آموز صد مدرّس شد

۱. قلم، ۱.

۲. عنکبوت، ۴۸.

۱۰- آموزش باید مستند باشد.

قرآن می‌فرماید: دین و شریعت شما همان است که در ادیان قبل بوده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحٌ»^۱ در جای دیگر می‌فرماید: مطالبی که به شما گفته می‌شود در صحیفه‌های پیشینیان نیز بوده است: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ»^۲

۱۱- دانش را برای دنیا نخواهیم.

در حدیث می‌خوانیم: کسی که علم را از اهلش بیاموزد و به آن عمل کند اهل نجات است. «مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِهِ نَجَا»، ولی کسی که هدفش از علم دنیا باشد، بهره او همان خواهد بود: «وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حِطَّةٌ»^۳

در حدیث دیگری می‌خوانیم: کسی که برای منافع دنیا، سراغ حدیث رود، در آخرت بهره‌ای ندارد، ولی اگر هدف او آخرت باشد، خداوند خیر دنیا و آخرت را به او می‌دهد: «وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۴

۱. شوری، ۱۳.

۲. اعلیٰ، ۲۹ - ۳۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۱.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۲.

۱۲- کسب علم برای فخر فروشی و مباحثات نباشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که به سراغ علم برود، تا در رقابت با علما مباحثات کند، یا در جدال با سفها پیروز شود، یا توجه مردم را به خود جلب کند، قطعاً جایگاه او دوزخ است: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱ در حدیث می خوانیم: هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود، قبل از اینکه یک گناه از عالم بخشیده شود.^۲

۱۳- علم، مقدمه عبادت و تقوا.

در سوره علق، اولین کلمه «اِقْرَأْ» است و آخرین کلمه، سجده و قرب به خدا. شاید این مهندسی سوره به ما پیام بدهد که خواندن و آموزش باید به بندگی خدا ختم شود. امروز در دنیا قرائت و خواندن هست، اما برای خدا نیست. «اِقْرَأْ» هست ولی «باسم رب» نیست و بخاطر این جدایی علم از خدا، بشریت نجات نیافته است.

۱۴- به عنصر زمان و مکان در آموزش توجه کنیم.

انتخاب زمان می تواند در تعلیم و تربیت نقش داشته باشد. شاید یکی از دلایلی که انسان باید از مجتهد زنده تقلید کند، این باشد که فقیه زنده با توجه به مسائل زمان و مصالح و ضرورتها، اجتهاد می کند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۱.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، نزول بهترین کتاب در شب قدر بوده است.

«وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۱ بهترین زمان استغفار، سحر است.

قرآن می‌فرماید: در شرایط خاص زمانی و مکانی، حضرت زکریا برای بچه‌دار شدن دعا کرد و دعای او مستجاب شد. «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا»^۲
قرآن می‌فرماید: زمانی که مرگ یعقوب فرارسید به فرزندانش وصیت کرد: «إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبُ الْمَوْتَ»^۳

برای بسیاری از عبادات، در ایام و ساعات خاصی پاداش‌های ویژه گفته شده است، نظیر ماه رمضان، دهه ذی الحجه، روز عرفه.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آگاه باشید در دوران زندگی شما، لحظه‌های ویژه‌ای است، آن ساعات را رصد کنید و آنها را دریابید: «أَلَا إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۴

عالمی هنگام نماز میت، دستور داد کفن را کنار زنند، سپس به بستگان و دوستان تشییع کننده گفت: مشاهده کنید که این چشم‌های میت نمی‌بیند، تا چشم شما می‌بیند گناه نکنید، گوش او نمی‌شنود، تا گوش شما می‌شنود سخن بد نشنوید، زبان او سخن نمی‌گوید، اکنون که

۱. ذاریات، ۱۸.

۲. آل عمران، ۳۸.

۳. بقره، ۱۳۳.

۴. امالی مفید، مجلس ۲۳، ص ۲۰۶.

قدرت سخن گفتن دارید، سخن بد نگوئید. این چند دقیقه موعظه او در آن حال، اثر خاصی بر حاضران ایجاد کرد.

مکان نیز می‌تواند در تعلیم و تربیت نقش داشته باشد. اسلام برای بعضی مکان‌ها احترام خاصی قائل شده است، نظیر مکه و مدینه و عتبات و مساجد و بعضی از زمین‌های مقدس.

خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: کفش خود را بکن که در وادی مقدس قرار گرفته‌ای: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^۱

محل تدریس از نظر هوا، نور، رنگ و مساحت می‌تواند برای شنونده جاذبه ایجاد کند، چنانکه رنگ لباس استاد در نگاه به او بی‌اثر نیست. قرآن می‌فرماید: «لَوْهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ»^۲، یعنی رنگ در ایجاد روحیه و نشاط موثر است. نزول این آیه مربوط به یک ماجرای خاصی است، اما شأن نزول هرگز نمی‌تواند آیات را در خود منحصر کند.

۱۵- آموزش بله، اجبار هرگز

قرآن می‌فرماید: ما هدایت می‌کنیم، بعضی از مردم شاکر هستند و آن را می‌پذیرند، اما بعضی کفران کرده و لجاجت می‌کنند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ

السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۳

۱. طه، ۱۲.

۲. بقره، ۶۹.

۳. انسان، ۳.

قرآن بارها با تعبیرات مختلف به پیامبر اکرم می‌فرماید: حق مجبور کردن و سیطره بر مردم را نداری، از جمله: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۱ پیغمبر مامور انجام وظیفه است، نه حصول نتیجه، مسئول تذکر است نه تسلط.

قرآن مکرر می‌فرماید: اگر خدا بخواهد همه‌ی شما را با زور هدایت می‌کند، ولی او انسان را آزاد آفریده است. «و لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^۲ برای اختیار و آزادی انسان، دلائل قرآنی و عقلی بسیاری وجود دارد، ولی برای اینکه از بحث خارج نشویم، تنها به دلائل فطری که برای هیچ کس قابل رد نیست، اشاره می‌کنیم:

دلیل اول، پشیمانی است. اینکه هر انسانی در بعضی از کارهای خود پشیمان می‌شود، دلیل آن است که او آزاد بوده و می‌توانسته آن را انجام ندهد.

دلیل دوم، شک است. اینکه هر انسانی گرفتار شک و تردید می‌شود که فلان کار را انجام بدهم یا نه، این دلیل اختیار انسان است.

دلیل سوم، انتقاد و توبیخ است. همین که ما افرادی را توبیخ می‌کنیم که چرا این کار را کردید، دلیل آن است که او می‌توانسته آن کار را انجام ندهد.

۱. غاشیة، ۲۲.

۲. نحل، ۹.

دلیل چهارم، تعلیم و تربیت است. همین که ما به افرادی تذکر و پند می‌دهیم و یا آنان را تحت تعلیم و تربیت قرار می‌دهیم، دلیل آن است که انسان می‌تواند راه کمال را انتخاب کند و مجبور به خلاف نیست. در تعلیم و تربیت، باید با منطقی و دلیل روشن حجت را تمام کرد، ولی باید بدانیم افرادی هستند که اگر هزار دلیل و معجزه ببینند، باز ایمان نمی‌آورند: «و إِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا»^۱

۱۶- برخورد نیکو با مخاطبان، حتی مخالفان.

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲ (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن.

این آیه به همه مربیان و معلمان و اساتید، دستور جامعی می‌دهد و آن اینکه باید به شیوه‌های گوناگون آموزش، مجهز باشند، چرا که همه‌ی مردم را نمی‌توان با یک شیوه دعوت کرد. هر شخصی ظرفیتی دارد که باید با زبان خودش با او سخن گفت؛ خواص را با حکمت و استدلال، عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکو. موعظه نیکو آن است که واعظ خود به آنچه می‌گوید، عمل کند و جدال نیکو

۱. انعام، ۲۵.

۲. نحل، ۱۲۵.

آن است که توهین و تحریک احساسات طرف دیگر در آن نباشد. حکمت و برهان همیشه نیکو است، ولی موعظه و جدال ممکن است با شیوه خوب یا شیوهی بد باشد. لذا کلمه حسن و احسن برای حکمت نیامده است.

۱۷- نرسیدن از دیگران در بیان حق

قرآن، تقوای الهی و نرسیدن از دیگران را، شرط موفقیت در تبلیغ و آموزش دین می‌داند: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^۱

حضرت ابراهیم با لحن عاطفی با عموی منحرف خود سخن گفت و او را بارها با کلمه «یا اَبْتِ» صدا زد و با ستاره و ماه و خورشید پرستان مدارا کرد، ولی در بیان حق و استدلال آنگونه سخن گفت که مخاطب کافر او بهت زده شد: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»^۲

حتی گاهی باید برای بیدار کردن افکار عمومی، آثار شرک و کفر را از بین برد. بت‌های زمان ابراهیم و گوساله سامری دارای قیمت و ارزش بودند، ولی ارزش بیداری مردم و به فکر واداشتن آنان مهم‌تر بود.

۱. احزاب، ۳۹.

۲. بقره، ۲۵۸.

۱۸- توجه به ظرفیت مخاطبان

قرآن می‌فرماید: به مقداری که برای شما میسر است، قرآن بخوانید: «فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^۱

احکام اسلام، هماهنگ با توان و امکانات انسان است و هیچ‌گاه عسر و حرج به دنبال ندارد. چنانکه برای بیمار، تیمم را به جای وضو قرار داده، و روزه را از او برداشته و به جای آن کفاره قرار داده است. در آیات جهاد می‌خوانیم: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»^۲ اگر بیست نفر پایدار و استوار باشید، بر دویست نفر از دشمنان پیروز می‌شوید.

ولی در آیه بعد می‌خوانیم: «عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»^۳ روشن شد که در شما ضعفی راه یافته و روحیه و توان شما کم شده است، بنابراین اگر صد نفر باشید، توان مقابله با دویست نفر را خواهید داشت.

آری! ضعف اراده، گاهی توان رزمی و روحی را به یک پنجم (یعنی هشتاد درصد) کاهش می‌دهد.

در جنگ‌های صدر اسلام، هرگز موازنه‌ی آماری بین مؤمنان و کفار نبوده است. در جنگ بدر، ۳۱۳ نفر در برابر هزار نفر، در جنگ احد،

۱. مزمل، ۲۰.

۲. انفال، ۶۵.

۳. انفال، ۶۶.

۷۰۰ مسلمان در مقابل ۳۰۰۰ کافر، در جنگ خندق، سه هزار نفر در برابر ده هزار نفر و در جنگ موته، ده هزار مسلمان در مقابل صد هزار نفر از کفار قرار داشتند.

تکالیف خداوند، بر اساس توانایی‌های فکری و جسمی انسان است. این امر مخصوص زمان جنگ نیست، بلکه در همه امور و بخصوص در تعلیم و تربیت باید مربی به توان و روحیه مخاطب توجه داشته باشد.

۱۹- آموزش باید تدریجی باشد.

تحریم شراب، در صدر اسلام به صورت تدریجی انجام گرفت. در مرحله اول فرمود: از خرما و انگور، هم رزق نیکو بدست می‌آورید و هم وسیله مست کننده: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا»^۱ و با این عبارت اشاره کرد که مایع مست کننده، نیکو نیست.

مرحله دوم فرمود: در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید. «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۲

مرحله سوم فرمود: گرچه در قمار و شراب منافی مادی برای مردم هست، ولی ضررش بیشتر است. «إِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»^۳

۱. نحل، ۶۷.

۲. نساء، ۴۳.

۳. بقره، ۲۱۹.

در مرحله چهارم، از مصرف شراب به عنوان عنصری پلید و شیطانی نهی شد. «رَجَسُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^۱

در تحریم ربا نیز این تدریج و چند مرحله‌گی به چشم می‌خورد:
در مرحله اول، از یهودیان رباخوار انتقاد شد. «وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ»^۲

در مرحله دوم، رشدی که از ربا حاصل می‌شود، کاذب و ظاهری خوانده شد: «فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ»^۳

در مرحله سوم، از رباخواری چند برابر نهی شد: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً»^۴

در مرحله چهارم، رباخواری به عنوان جنگ با خدا معرفی شد: «فَأَذِّنَا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ»^۵

۲۰- متخصص بودن استاد.

قرآن می‌فرماید: تبلیغ باید براساس تفقه و شناخت عمیق دین باشد. یعنی کسانی معلم دین قرار گیرند که آگاهی عمیق از آن داشته باشند: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا»^۶

۱. مائده، ۹۰.

۲. نساء، ۱۶۱.

۳. روم، ۳۹.

۴. آل عمران، ۱۳۰.

۵. بقره، ۲۷۹.

۶. توبه، ۱۲۲.

باید بدانیم که دشمنان، برای کوبیدن حق، از متخصصین حرفه‌ای استفاده می‌کنند، چنانکه فرعون برای شکستن حضرت موسی، دستور داد از مناطق مختلف، قوی‌ترین ساحران در مرکز جمع شوند: «يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ»^۱

۲۱- اصلاح فرهنگ جامعه

مشکل بسیاری از مردم، عادات و رسوم و باورهای غلط آنهاست و نمی‌دانند علم واقعی، عزت واقعی، آرامش واقعی، دوست واقعی، کمال واقعی در چیست. یک مربی باید با منطق و استدلال، فکر و فرهنگ غلط مردم را به تفکر و فرهنگ حقیقی تبدیل کند. مثل ساختمان فرسوده‌ای که باید با نقشه‌ای درست بازسازی شود.

هنگامی که قبله عوض شد، سخن روز مردم پیرامون تغییر قبله بود. آیه نازل شد که بحث کردن درباره اینکه به هنگام نماز روی خود را به سوی مشرق یا مغرب بگردانیم، نیکی نیست، بلکه نیکوکار کسی است که اهل ایمان و عمل و انفاق و صبر و... باشد. «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»^۲

مشابه این آیه، در روایات نیز برای بیان معارف دینی آمده است:

۱. شعراء، ۳۷.

۲. بقره، ۱۷۷.

- عاقل آن نیست که خیر را از شرّ بشناسد، عاقل آن است که میان دو شرّ، خیرش را برگزیند. «لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَ لَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينَ»^۱

- دانش، به آموختن بسیار حاصل نمی‌شود. دانش واقعی، نوری الهی است که به دلها می‌تابد. «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّلَّمِّ إِنَّمَا هُوَ نَوْرٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ»^۲

- بزرگی، در ظاهر آراسته نیست، بلکه در آرامش و وقار است. «لَيْسَ الْبِرُّ فِي حُسْنِ الزِّيِّ وَ لَكِنَّ فِي السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ»^۳

- سخاوتمند کسی نیست که در هر جا و لو بی‌جا انفاق کند، بلکه کسی است که در هر جا خشنودی خداست، انفاق کند. «لَيْسَ السَّخِيُّ ... الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَكِنَّهُ الَّذِي يُؤَدِّي إِلَى اللَّهِ مَا فَرَضَ عَلَيْهِ»^۴

- عبادت به نماز و روزه بسیار نیست، به تفکر درباره آثار خدا است. «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۵

- آنکه از سرپرستی پیشوای حق محروم گشته، یتیم‌تر از کسی است که پدر و مادرش را از دست داده است. «أَشَدُّ مِنْ يُتِيمِ الْيَتِيمِ أَنْ يَقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ»^۶

۱. بحار، ج ۷۸، ص ۶.

۲. بحار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. بحار، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴. بحار، ج ۷۱، ص ۳۵۲.

۵. بحار، ج ۷۱، ص ۳۲۵.

۶. بحار، ج ۱۰۸، ص ۱۷۱.

۲۲- آموزش، به زبان مردم.

قرآن می‌فرماید: انبیا که معلم بشر بودند، به لسان قوم سخن می‌گفتند. ممکن است یکی از مصادیق لسان قوم در امروز، هنر و نمایش باشد. چه بسا مسائل مهمی که با یک مثال به روز حل شود. بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام حضرت مهدی علیه السلام که چهار یا پنج ساله بود به امامت رسید. امامت کودک چند ساله برای بعضی قابل تردید است. همین مسئله اعتقادی مشکل با یک مثال بسیار ساده حل می‌شود. شما یک فلش و حافظه جانبی را به رایانه وصل می‌کنید، بعد از چند لحظه تمام نوشته‌های یک کتابخانه به این حافظه که حجم بسیار کمی دارد، منتقل می‌شود. راستی چگونه بشر توانست صدها هزار صفحه و کتاب را در یک لحظه جابجا کند، آیا خداوندی که این بشر را آفریده است نمی‌تواند علم امام عسکری علیه السلام را به حضرت مهدی علیه السلام منتقل کند؟!

۲۳- به هر سؤالی جواب ندهیم.

استاد و مربی باید بعضی سؤالات را کلی و یا با سکوت پاسخ دهد، تا بحث منحرف نشده و یا دستاویز دیگران نگردد.

وقتی فرعون از حضرت موسی حال اقوام قبلی و مردگان را پرسید: «فَمَا بِالْأُولَى الْأُولَى»، موسی علیه السلام با اینکه می‌توانست به تفصیل جواب دهد، اما چون می‌دانست مردم نسبت به نیاکان خویش تعصب

و حساسیت دارند، لذا در جواب آنان کلی گویی کرد و علم آن را به خداوند احاله داد و فرمود «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»^۱ تا هم به «قَوْلًا لَيْسًا»^۲ عمل کرده باشد و هم بهانه‌ای به دست آنان نداده باشد.

قرآن می‌فرماید: از مسائلی که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می‌کند، سؤال نکنید: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»^۳

۲۴- تکرار و تمرین در آموزش

گرچه تعلیم ممکن است با یک دفعه بیان محقق شود، ولی تربیت نیاز به تکرار و تمرین دارد و معمولاً با یک تذکر حاصل نمی‌شود.

قرآن می‌فرماید: مایغمبران را پی در پی فرستادیم: «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا»^۴ و می‌فرماید: خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و برآن پایدار باش. «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۵

حضرت نوح عليه السلام می‌فرماید: خدایا من مردم را شبانه روز دعوت کردم: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا»^۶

۱. اعراف، ۱۸۷.

۲. طه، ۴۴.

۳. مائده، ۱۰۱.

۴. مؤمنون، ۴۴.

۵. طه، ۱۳۲.

۶. نوح، ۵.

۲۵- بهره‌گیری از بهترین قالب‌ها و شیوه‌ها

قرآن می‌فرماید:

خداوند بهترین سخن را نازل کرد: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»^۱

گفتگو باید به بهترین وجه باشد: «و جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲

ما به بندگان سفارش کردیم بهترین سخن را بگویید: «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۳

۲۶- بهره‌گیری از استدلال محکم

قرآن می‌فرماید: سخن حق را استوار بگویید: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۴

«قول سدید» سخنی است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق

نباشد. سخنی که همچون سدّی محکم، جلو شک و شبهه را بگیرد.

سخن سدید تنها به الفاظ آن نیست، بلکه به محتوای آن است. در

واقع این فکر و اندیشه است که باید محکم و استوار باشد.

اسلام، هم طرفدار ساده گفتن است: «و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ»^۵

هم طرفدار منطقی گفتن: «قَوْلًا سَدِيدًا»^۶

هم طرفدار رسا گفتن: «قَوْلًا بَلِيغًا»^۷

۱. زمر، ۲۳.

۲. نحل، ۱۲۵.

۳. اسراء، ۵۳.

۴. احزاب، ۷۰.

۵. قمر، ۱۷.

۶. احزاب، ۷۰.

۷. نساء، ۶۳.

هم طرفدار ادب در کلام: «قَوْلًا كَرِيمًا»^۱

هم طرفدار نرمی در کلام: «قَوْلًا لَيِّنًا»^۲

یک استاد و مربی، در کلام خود باید به تمام این ابعاد توجه کند.

هنگامی که نمرود از پادشاهان بابل، با حضرت ابراهیم درباره‌ی خداوند مباحثه و مجادله کرد، حضرت ابراهیم به او گفت: پروردگار من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند، او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. سپس دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، یکی را آزاد نمود و دیگری را دستور داد بکشند.

وقتی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام این سفسطه و مغالطه را مشاهده کرد که این شخص چه برداشتی از زنده کردن و میراندن دارد و چگونه می‌خواهد افکار دیگران را منحرف کند، فرمود: خدای من طلوع خورشید را از مشرق قرار داده است، اگر تو ادعا داری که بر جهان هستی حکومت داری و همه چیز در اختیار و تحت قدرت توست، خورشید را از مغرب بیرون بیاور! آن موقع بود که نمرود مبهوت ماند و پاسخی جز سکوت نداشت.^۳

۱. اسراء، ۲۳.

۲. طه، ۴۴.

۳. بقره، ۲۸۵.

۲۷- بهره‌گیری از شیوه سؤال و جواب

چنانکه اگر خار کوچکی به پا فرو رود، انسان را از راه رفتن و حرکت باز می‌دارد، همچنین شبهه و سؤال اگر به ذهنی وارد شود، او را متوقف می‌کند. لذا باید هر شبهه یا سؤالی که پیش می‌آید، با مراجعه به اهلش پاسخش را بدانیم.

طرح سؤال فواید بسیاری دارد، از جمله:

۱- کسب معلومات. ۲- رشد استاد. ۳- شناخت روحیات. ۴- تقویت ارتباط. ۵- برطرف کردن خجالت، غرور و تکبر. کسی که چیزی را نمی‌داند ولی سؤال نمی‌کند، یا گرفتار غرور و تکبر است، یا گرفتار خجالت ناروا.

البته برخی افراد از طرح سؤال، هدف و انگیزه منفی دارند، مانند:

۱- به چالش کشیدن. ۲- بهانه‌جویی. ۳- خودنمایی و اظهار فضل. ۴- تحقیر و تمسخر. ۵- ایجاد شک و تردید در دیگران.

امام صادق علیه السلام فرمود: برای فهمیدن سؤال کن، نه برای خودنمایی و بهانه‌جویی: «سَلِّ تَفَقُّهًا وَلَا تَسْأَلْ تَعَنُّتًا»^۱

در اینکه از چه کسی پرسیم و چه کسی صلاحیت پاسخ‌گویی به سؤالات ما را دارد، قرآن می‌فرماید:

از اهل ذکر پرسید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲

۱. کافی، ج ۶، ص ۳۸۱.

۲. نحل، ۴۳.

این آیه یک اصل کلی را که عقل هر بشری می‌پذیرد، مطرح می‌کند و آن مراجعه به اهل علم و کارشناس است. یعنی هر چه را نمی‌دانید از آگاهان و اهل خبره مربوطه سؤال کنید. البته در زمینه‌ی مسائل دینی، بهترین مصداق «اهل ذکر» اهل بیت پیامبرند. روایات زیادی از طریق شیعه و سنی به این مضمون وارد شده است. طبری، ابن کثیر و آلوسی نیز در تفسیر ذیل این آیه، اهل ذکر را اهل بیت پیامبر معرفی کرده‌اند. در یک کتاب حدود شصت روایت در این باره نقل شده که در برخی از آنها، امامان معصوم فرموده‌اند: «نحن و الله اهل الذكر المسؤولون» به خدا قسم، آن اهل ذکری که مردم باید از آنان بپرسند، ما هستیم.^۱ در حدیث می‌خوانیم کسی که بدون علم فتوا دهد فسادش بیش از اصلاح است: «مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ»^۲ البته آنجا باید سؤال کنیم که خود نتوانیم بدانیم، نه آنکه هر چه را نمی‌دانیم، بدون فکر و تأمل، فوراً سؤال کنیم. آیه نمی‌فرماید: اگر نمی‌دانید سؤال کنید، بلکه می‌فرماید: «فَسْئَلُوا ... إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» اگر نمی‌توانید بدانید، سؤال کنید.

دلیل و فلسفه تقلید از مراجع نیز، همین اصل عقلی است که کسانی که نمی‌توانند از قرآن و روایات معتبر، احکام دینی را استنباط کنند،

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۲.

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۲۸.

باید از فقیه جامع‌الشرایط تقلید کنند. همان‌گونه که فقیه جامع‌الشرایط در صورت نیاز به درمان، به پزشک حاذق مراجعه می‌کند. برخی افراد تحصیل‌کرده، با شنیدن و دیدن و خواندن چند آیه و حدیث و ترجمه آن، گمان می‌کنند راه را یافته‌اند و نیاز به تقلید ندارند. در حالی که باید دید این حدیث از چه کسی، در چه زمانی، کجا و به چه دلیل نقل شده است. آیا بطور کامل نقل شده، یا بخشی از آن نقل شده است؟ آیا حدیث معارض دارد یا ندارد؟ آیا واسطه‌ها که از پیامبر و امام این حدیث را به ما رسانده‌اند، معتبرند؟ آیا این حدیث مخالفتی با آیات قرآن ندارد. به خاطر همین مسائل، تقلید از مراجع دینی یک ضرورت است و کسی حق ندارد با نگاه به ترجمه قرآن و حدیث، خودسرانه عمل کند.

۲۸- بهره‌گیری از شیوه‌ی نمایش

گاهی می‌توان پاسخ سؤال را، با هنر و نمایش و مثال بیان کرد. در تفاسیر آمده است: حضرت ابراهیم از کنار دریایی می‌گذشت. مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی است. پرندگان و حیوانات دریایی، صحرایی، هر کدام از یک سو، آن را طعمه‌ی خود قرار داده‌اند. آن حضرت با خود گفت: اگر این اتفاق برای انسان رخ دهد و ذرات بدن انسان در بین جانداران دیگر پخش شود، در قیامت آنها چگونه یکجا جمع و زنده

می‌شوند. لذا از خداوند درخواست کرد که نحوه‌ی زنده شدن مردگان را مشاهده کند. خداوند دستور داد که چهار پرنده را ذبح و گوشت آنها را مخلوط کند و آنها را بر سر چند کوه قرار دهد. سپس تک تک آنان را نام ببرد. ذرات پخش شده این چهار پرنده جمع گردید و به صورت حیوان قبلی در آمد. خداوند با این نمایش، ابراهیم را به نور یقین و اطمینان رهسپار نمود.

نمونه دیگر از پاسخ‌های عملی و نمایشی: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و پرسید: چرا با داشتن هزاران شیعه در منطقه خراسان قیام نمی‌کنید؟ حضرت با اشاره به تنور روشن به او فرمود: وارد این تنور شو. او ترسید و نرفت. در این بین شخصی وارد شد. امام به او فرمود: کفش خود را بیرون بیاور و وارد تنور شو. او این کار را کرد. امام از مرد خراسانی پرسید: از این شیعیانی که می‌گویی، چند نفر این گونه مطیع‌اند، که اگر گفتیم در آتش بروند، گفت: حتی یک نفر هم نیست. امام فرمود: ما زمان خود را می‌شناسیم.^۱

مشابه این ماجرا را در حدیث دیگری می‌خوانیم که به امام معصوم گفتند: چرا قیام نمی‌کنی؟ بجای جواب، فرمود: به صحرا برویم. در آنجا گله گوسفندی را دیدند. امام فرمود: گوسفندها را بشمار، هفده رأس بودند. امام فرمود: اگر به تعداد این گله گوسفند، یار باوفا داشتیم، قیام می‌کردیم.

اخلاق پژوهش

پژوهشگر باید هدفش رضای خدا و خدمت به مردم باشد و در انجام تحقیقات، اصولی را مراعات کند.

۱- توجه به نتیجه و خروجی تحقیقات

پژوهشگر باید بداند که به قول حضرت علی عَلِيٍّ: انسان در آستانه مرگ، نگاهی به عمر خود می‌کند و می‌گوید: عمرم را چگونه فنا کردم. «يُفَكِّرُ فِيْمَ أَفْنَى عُمْرَه»^۱

او باید بداند که در قبال ساعت‌های عمر خود و افرادی که پژوهش او را مطالعه می‌کنند، مسئول است.

بنابراین، موضوع پژوهش باید رشد جامعه، خدمت به مردم و حل مشکلات آنان، ایجاد تسهیلات برای بهره‌گیری بیشتر از امکانات و امثال اینها باشد و گرنه ضایع کردن عمر است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

چنانکه قرآن از کسانی که در مورد تعداد اصحاب کهف بحث و گفتگو می‌کنند، ولی هدف آنان را پیگیری نمی‌کند، انتقاد کرده است.^۱

در قرآن می‌خوانیم: هنگامی که مردم از پیامبر می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»^۲ خداوند چیز دیگری جواب می‌دهد و مسیر فکر آنان را به این سو می‌برد که به چه افرادی انفاق شود: «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»^۳ تا بگویند مهم نیست که انفاق شما کوچک باشد یا بزرگ، نقد باشد یا جنس. مهم آن است که به چه افرادی داده شود.

پژوهشگر نیز باید مسیر تحقیقات خود را به سوی نیازها و ضرورت‌ها سوق دهد.

۲- پژوهشگر نباید به گمان و حدس و استحسان تکیه کند.

قرآن بارها از این شیوه گفتار انتقاد کرده است: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»^۴

۳- محقق و پژوهشگر باید امانت را حفظ کند.

تحقیقات دیگران در نزد ما امانت است و ما متعهدیم که امانت آنها را مراعات کنیم: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۵

۱. کهف، ۲۲.

۲. بقره، ۲۱۵.

۳. بقره، ۲۱۵.

۴. انعام، ۱۱۶؛ یونس، ۶۶؛ زخرف، ۲۰.

۵. مؤمنون، ۸.

در روایات آمده است: به نماز و روزه و حج مردم ننگرید، به صداقت و امانتداری آنان بنگرید.^۱

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخرین لحظه‌های عمر خود به حضرت علی عَلِيٌّ فرمود: «أَدُّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ فِيمَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمِخْيَاطِ»^۲ امانت را به صاحبش برگردان، چه نیکوکار باشد و چه گناهکار، ارزشمند باشد یا ناچیز، اگر چه مقداری نخ باشد و یا اضافات پارچه و لباسی دوخته شده است.

قرآن کریم، برخی از اهل کتاب را که امانتدار هستند، ستوده است. «وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدَّهُ إِلَيْكَ»^۳

۴- پژوهشگر باید سخن مخالفان خود را هم نقل کند.

قرآن کریم، ابتدا سخنان ابلیس و فرعون و مشرکین را نقل می‌کند و سپس جواب می‌دهد.

در قرآن، به طور مکرر از مخالفین تقاضای استدلال شده است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»^۴

۵- تولید علم، هدف پژوهش

باید سعی کنیم حرف نو یا شیوه نو در پژوهش خود ارائه دهیم.

۱. سفینة البحار، واژه امانت .

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۳.

۳. آل عمران، ۷۵.

۴. بقره، ۱۱۱؛ انبیاء، ۲۴؛ نمل، ۶۴.

در قرآن می‌خوانیم: انبیا چیزهایی را به ما یاد دادند که امکان دسترسی ما به آنها نبود: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۱
 اگر انبیا نبودند، انسان برای آگاهی از اموری همچون آینده‌ی خود و جهان، راه به جایی نداشت.

در حدیث می‌خوانیم کسانی که به مسجد آمد و رفت دارند، به یکی از این هشت کمال می‌رسند:

یا با یک برادر دینی آشنا می‌شوند: «أَخًا مُسْتَفَادًا فِي اللَّهِ»

یا به علم تازه‌ای می‌رسند «عِلْمًا مُسْتَطَرِّفًا»

یا با یکی از نشانه‌های حکمت آشنا می‌شوند: «آيَةً مُحْكَمَةً»

یا رحمتی را که در انتظارشان است، دریافت می‌کنند: «رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً»

یا سخنی را یاد می‌گیرند که آنها را از فکر ناروا باز می‌دارد: «كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَن رَدْيٍ»

یا کلمه‌ای می‌شنوند که راهنمای هدایتشان می‌شود: «أَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى هُدًى»

یا گناهی را به خاطر خشیت الهی یا حیای اجتماعی ترک می‌کنند: «أَوْ يَتْرُكُ ذَنْبًا خَشِيَةً أَوْ حَيَاءً»^۲

جمله دوم، شاهد نظر بود، اما چون حدیث زیبا بود، تمام آن را نقل کردم.

۱. بقره، ۱۵۱.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۳۹۰.

۶- پژوهش‌ها نباید محدود به کتابخانه شود.

باید از گفتگوها و مشورت‌ها بهره گرفت. قرآن، بارها مردم را به سیر در زمین و تحلیل تاریخ گذشتگان و عبرت گرفتن و آشنا شدن با سنت‌های الهی در اقوام پیشین سفارش کرده است.

۷- دوری از گزافه و تحقیر

در پژوهش سعی کنیم انصاف داشته باشیم و سخن حق دیگران را بپذیریم و اگر مطلبی را رد می‌کنیم، رد کردن همراه با گزافه‌گویی و نارواگویی و تحقیر نباشد: «و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»^۱

۸- پژوهش دیگران را به نام خود ثبت نکنیم.

قرآن می‌فرماید: آنان که دوست دارند برای کار نکرده ستایش شوند، میندارند که از عذاب الهی رسته‌اند: «يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا»^۲
مردم سه دسته‌اند: گروهی کار می‌کنند و انتظار پاداش یا تشکر از مردم ندارند. «لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»^۳

گروهی کار می‌کنند تا مردم بدانند و آنان را ستایش کنند. «رِئَاءَ النَّاسِ»^۴
گروهی کار نکرده، انتظار ستایش دارند. «يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...»^۵

۱. حج، ۳۰.

۲. بقره، ۱۸۸.

۳. انسان، ۹.

۴. نساء، ۳۸.

۵. بقره، ۱۸۸.

از مواردی که غیبت جایز است، غیبت کردن از کسی است که ادّعای مقام یا تخصص یا مسئولیتی را می‌کند که صلاحیت آن را ندارد. با کمال تأسف بسیار دیده شده که مطلبی از کتابی نقل می‌شود، ولی همین که می‌خواهند آدرس بدهند آدرس کتاب‌های دیگر را می‌دهند. مثلاً مطلبی را از کتاب داستان راستان می‌بینند که شهید مطهری آن را از کتب اربعه نقل کرده است، نویسنده به هنگام آدرس دادن، نام کتاب قدما را می‌برد، تا گمان کنند ایشان در کتب قدما تحقیق کرده است. کسانی که آیت الله یا دکتر یا متخصص نیستند، ولی هنگامی که آنان را به این القاب نام می‌برند، ساکت‌اند، از مصادیق این آیه هستند که دوست دارند ستایش شوند به کاری که انجام نداده‌اند و لقبی که شایستگی آن را ندارند.

۹- پژوهش خود را در اختیار دیگران قرار دهیم.

با کمال تأسف، بسیاری از تحقیقات در مراکز علمی بایگانی شده و مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

بارها در قرآن سفارش شده که از آنچه به شما رزق و روزی دادیم انفاق کنید. پژوهش‌ها و تحقیقات نیز رزق انسان است و باید آنها را در اختیار دیگران نیز قرار داد، وگرنه بخل علمی و کتمان علم است و کیفی‌هایی که برای بخل و کتمان آمده، برای آنان نیز می‌باشد.

۱۰- بلند پروازی ممنوع.

بسیار دیده شده که افرادی در تحقیق خود بلندپروازی می‌کنند و کار خود را اعلا درجه و نهایت کار می‌دانند. انسان در هیچ مرحله علمی نباید گمان کند تحقیق او بالاترین تحقیق‌هاست. فرشتگان گمان می‌کردند با وجود آنان، دیگر نیازی به آفرینش انسان نیست، ولی خداوند به آنان فهماند که ظرفیت‌های بالاتری نیز وجود دارد که آنها از آن بی‌خبرند و فرشتگان نیز پس از آگاهی و شناخت، به جهل خود اقرار کردند.

۱۱- هدف، مادیات نباشد.

انسان، بدون تأمین نیازهای مادی نمی‌تواند زنده باشد، اما مادیات نباید هدف باشد. به عبارت دیگر لازم است نان بخوریم تا بتوانیم تحقیق کنیم، ولی درست نیست که تحقیق کنیم تا نان بخوریم. دنیا، باید برای ما باشد، ولی حیف است که ما برای دنیا باشیم. دنیا جماد است، اگر جماد فدای انسان شود اشکال ندارد، اما انسان نباید در راه جماد فدا شود و کار کردن برای طلا و نقره و ساختمان و ماشین، فدا کردن انسان در پای جمادات است. به همین خاطر در قرآن، بارها عبارت «فی سبیل الله» تکرار شده، نظیر جاده‌هایی که قدم به قدم در آن تابلو خطر نصب شده است.

اگر امداد الهی نباشد، انسان، جوانی و پژوهش و تخصص خود را می‌فروشد و بدتر از همه آن که انسان تحقیقات خود را با نظام‌های جور و طاغوت‌ها معامله کند.

امام کاظم علیه السلام به یکی از یاران خود (صفوان جمّال شتردار) فرمود: چرا شترهای خود را به هارون الرشید که حاکم جنایتکاری است کرایه داده‌ای؟ او پاسخ داد: برای سفر حج کرایه داده‌ام نه کار حرام! امام فرمود: همین که دوست داری هارون زنده بماند تا بعد از سفر حج، کرایه شترهای تو را بدهد، تقصیر کرده‌ای.^۱

راستی اگر در اختیار قرار دادن شتر برای حج تقصیر است، پس باید محققانی که تحقیقات خودشان را برای استواری و تحکیم نظام طاغوت بکار می‌برند، در کار خود تجدید نظر کنند.

۱۲- راه پژوهش را به دیگران بیاموزیم.

پژوهشگران باید راه پژوهش علمی و عمیق خود را به دیگران نشان دهند. وگرنه گرفتار نوعی بخل علمی شده‌اند.

۱۳- فرصت تحقیق، حتی به دشمن.

قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»^۲، اگر یکی از مشرکان، از تو

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۱.

۲. توبه، ۶.

امان و پناه خواست، به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان. چرا که آنان گروهی ناآگاهند (و با شنیدن آیات الهی، شاید هدایت شوند).

این آیه، نکات زیبایی در امر تحقیق دارد:

به درخواست پناهندگی دشمن، برای تحقیق و شناخت عقاید و افکار اسلامی، پاسخ مثبت دهید.

راه فکر و تعقل، حتی برای مشرکان مهدورالدمّ باز است و برای احتمال هدایت یک نفر هم باید حساب جداگانه باز کرد.

به دشمن هم فرصت فکر و انتخاب بدهید و حتی در شرایط جنگی، مردم را از رشد فکری باز ندارید.

انتخاب حقّ و پذیرش عقاید صحیح، مهلت می‌طلبد.

حکومت اسلامی باید زمینه‌ی شنیدن کلام خدا و فرصت مطالعه آن را برای منحرفان فراهم کند، چون انحراف بعضی، به خاطر عدم تبلیغ ماست، نه از روی کینه. چه بسا اگر حق را بشنوند، تغییر یابند.

اسلام، دین آزادی است و ایمان از روی فهم ارزش دارد، نه از روی ترس یا اجبار.

کوتاه سخن آنکه کفر بعضی، از جهل سرچشمه می‌گیرد و اگر آگاه شوند، حقّ را می‌پذیرند.

۱۴- صفات پژوهش‌گران در قرآن.

در قرآن می‌خوانیم: «فَبَشِّرْ عِبَادِ . الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، بندگانم را بشارت ده، آنان که سخن را با دقت می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، آنانند که خداوند هدایتشان نموده و آنانند همان خردمندان. در این آیه دستوراتی برای پژوهشگران صادر شده:

- ۱- پژوهشگر باید بنده خدا باشد، نه بنده هوس‌ها و زرق و برق‌ها.
 - ۲- باید در تحقیق، به سخنان یا نوشته‌ها با دقت توجه کند. («یستمعون» یعنی با دقت گوش دادن ولی «یسمعون» یعنی گوش دادن.
 - ۳- به قول و منطق بنگرد، نه به گوینده و قائل.
 - ۴- پژوهش باید فایده و اثر عملی داشته باشد، تا قابل پیروی و پیگیری باشد.
 - ۵- پژوهشگر باید از نظر علمی قدرت تشخیص احسن را داشته باشد و به سراغ احسن برود، نه حسن.
- در بررسی‌ها و تحقیقات خود، تمام هدفش انتخاب احسن باشد و عواملی چون منطقه و جنسیت و سن و سیاست و سود و زیان و هیچ عامل دیگر در او اثر نکند.

۱۵- نجات جامعه، در سایه پژوهش.

امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: فقیه کسی است که خیرش را به مردم برساند: «أَفْضَلَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ» و مردم را از شرّ دشمنانشان برهاند: «وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ» و وسیله‌ای برای توسعه نعمت بر مردم باشد: «وَوَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جَنَّاتِ اللَّهِ» و راه سعادت و رضوان خدا را برای مردم فراهم کند: «حَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانُ اللَّهِ»^۱ و ناگفته پیداست که به کسی فقیه می‌گویند که عمیق‌ترین پژوهش را داشته باشد، یعنی برای سخن و فکر خود به قوی‌ترین مبانی و سندها تکیه کند و بالاترین قدرت تشخیص را داشته باشد. از این حدیث شریف استفاده می‌شود محققانی که بشریت را از زیر سلطه بیرون نمی‌آورند و در گوشه‌ای مشغول تحقیقات هستند باید در کار خود تجدید نظر کنند.

۱۶- احترام به زحمات پیشینیان

گرچه گفتیم که در پژوهش و تحقیقات باید نوآوری باشد، اما معنای آن بی‌اعتنایی به تلاشهای علمی گذشتگان نیست، بلکه باید در صدد تکمیل کار آنان باشیم.

خداوند به پیامبر اکرم که کامل‌ترین فرد هستی است، دستور داده که از کمالات و اخلاق و روش پیشینیان بهره‌مند شود: «فِيهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»^۲

۱. تفسیر منسوب به امام عسکری، ص ۲۴۴.

۲. انعام، ۹۰.

۱۷- پژوهش‌گران خطرناک.

وقتی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بصره را فتح کرد، مردم دور آن حضرت را گرفتند تا سخنان او را بشنوند، چشم حضرت در میان مردم به حسن بصری افتاد که چیزی را یادداشت می‌کرد.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با صدای بلند او را مخاطب قرار داده و فرمود: چه می‌کنی؟ گفت: سخنان شما را می‌نویسم تا برای دیگران بازگو نمایم. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آگاه باشید که هر قوم و جمعیتی یک سامری دارد و تو ای حسن! سامری این امت هستی، تو از من آثار رسول خدا را می‌گیری و با هوای نفس و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه‌ای می‌سازی و مردم را به آن فرا می‌خوانی.^۱

در حدیث می‌خوانیم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از نماز خود دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا پناه می‌برم به تو از علم بی‌فایده. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»^۲

این دعا از پیامبر، آن هم بعد از نماز، نشانه خطر علم بی‌فایده است. قرآن از کسانی که در هر وادی می‌روند و مطالبی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند انتقاد کرده است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ . وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ»^۳

۱. احتجاج طبرسی.

۲. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳. شعراء، ۲۲۵ - ۲۲۶.

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که به مناسبت آیه‌ی «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»^۱ فرمودند: کسانی که فقه را برای غیر دین آموخته باشند، یا عمیق نیاموخته باشند، هم گمراهند و هم دیگران را گمراه می‌کنند و قصه‌سرایان نیز مشمول این سرزنش هستند.^۲

ناگفته پیداست که قصه و شعر خصوصیتی ندارد و مراد هرزه‌گویی است. هرزه‌نویسی و هرزه فکر کردن و بی‌هدفی نیز همانند هرزه‌گویی است.

آری! هر چیزی که هدف آن عالی نباشد، اتلاف وقت خود و دیگران را به دنبال داشته و باعث هرز رفتن و باختن و کاری عبث است. دنیا دیدن و آخرت ندیدن خسارت است. عمر دادن و رشد نکردن خسارت است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: قیمت انسان بهشت است، فروش به کمتر از آن خسارت است.

تنها آیه‌ای که در آن سه بار کلمه «ویل» بکار رفته، آیه‌ای است که مربوط به دانشمندان دنیا پرست است:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُءُوسُهُمْ إِلَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۳

۱. شعراء، ۲۲۴.

۲. تفسیر نورالتقلین.

۳. بقره، ۷۹.

وای بر کسانی که مطالبی را با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از طرف خداست، تا به آن بهای اندکی بستانند، پس وای بر آنها از آنچه دست‌هایشان نوشت و وای بر آنها از آنچه (از این راه) به دست می‌آورند!

بدعت، دین سازی، دین فروشی و استحمار مردم، از جمله خطرانی است که از ناحیه‌ی دانشمندان فاسد، جامعه را تهدید می‌کند. از تکرار کلمه «ویل» می‌فهمیم که شدیدترین عذاب‌ها متوجه کسانی است که به تفکر و اعتقاد مردم خیانت می‌کنند.

هر انحرافی که در طول تاریخ در اثر بدعتی بوجود آید، علاوه بر کسی که منحرف شده است، گناهِش به گردن بدعت‌گذار نیز می‌باشد. جالب آن است که در قرآن برای انحرافات اخلاقی و اجتماعی، یک بار کلمه «ویل» بکار رفته است، یعنی وای بر هر عیب جوی مسخره کننده‌ای. «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^۱

برای انحراف اقتصادی نیز یک بار کلمه «ویل» بکار رفته است: وای بر کم فروشان: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»^۲

ولی برای انحراف قلم و فرهنگ، سه بار کلمه ویل بکار رفته است آن هم در یک آیه.

۱. همزه، ۱.

۲. مطففین، ۱.



۱۸- برتری طلبی، آفت بزرگ پژوهش‌ها

قرآن می‌فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱، (ما، نجات و سعادت در) آن سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که خواستار برتری و فساد در زمین نباشند و سرانجام، (رستگاری) از آن پرهیزکاران است.

بر اساس روایات، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام این آیه را برای تاجران بازار تلاوت می‌فرمود. امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ نیز در پایان درس اخلاقشان برای طلب و فضیلتی حوزه‌ی علمیه قم، به تلاوت این آیه عنایت داشتند. در حدیث می‌خوانیم: حتی اگر کسی به واسطه بهتر بودن بند کفشش خود را برتر ببیند، جزو کسانی است که اراده‌ی علو در زمین دارند. چه بسیارند کسانی که در تهیه مسکن، مرکب، لباس، مراسم، ازدواج و نام‌گذاری فرزند، کاری می‌کنند که در جامعه نمودی داشته باشند و مردم متوجه آنان شوند که به فرموده روایت، این افراد اراده برتری در زمین دارند و از بهشت محرومند.

فحها می‌فرمایند: لباس شهرت حرام است و ناگفته پیداست که پارچه و نخ گناهی ندارد. حرام بودن بخاطر خصلت شهرت طلبی است که در هر کاری باشد جایز نیست.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا می‌شود لباس احرام را با نوعی گل رنگ کرد، امام فرمود: چون این رنگ تو را مشهور و انگشت‌نما می‌کند من کراهت دارم.^۱

۱۹- خطر آمار زدگی

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»^۲

«الْهَآكُمُ» از «لهو» به معنای سرگرم شدن به اموری است که انسان را از اهداف بلند باز دارد. «زُرْتُمُ» از زیارت و «مقابر» جمع مقبره است. میان دو قبیله بر سر تعداد نفراتشان گفتگو شد. تصمیم به سرشماری گرفتند. بعد از شمارش زنده‌ها، به قبرستان رفتند تا آمار مردگان را نیز به حساب آورند و هریک فزونی خود را بر دیگری اثبات کند. «تکاثر» از «کثرت» به معنای فزون‌طلبی و فخرفروشی، به واسطه کثرت اموال و اولاد است.

البته در همه امور تکاثر، امری منفی است:

تکاثر در شرک و چند خدایی. «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۳ (حضرت یوسف به هم زندانی‌های خود که مشرک بودند، گفت: آیا ارباب متفرق بهتر است یا خداوند یکتای قهار؟)

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۳۰.

۲. تکاثر، ۱ - ۲.

۳. یوسف، ۲۹.

تکاثر در غذا. بنی اسرائیل می‌گفتند: ما بر یک نوع غذا صبر نداریم
 «لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ» ما خوردنی‌های دیگر همچون پیاز و سیر و
 عدس و خیار می‌خواهیم. «فَتَأْتِيهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا»^۱

تکاثر در عمر. چنان که بعضی دوست دارند هزار سال عمر کنند. «يُودُّ
 أَحَدَهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»^۲

تکاثر در مال. قرآن می‌فرماید: برخی افراد به دنبال جمع مال و
 شمارش آن هستند. «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»^۳

تکاثر در مسکن. قرآن در مقام سرزنش بعضی می‌فرماید: در دامنه هر
 کوهی ساختمان‌های بلند بنا می‌کنید. «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»^۴

حضرت علی عليه السلام در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه، بعد از تلاوت این سوره
 مطالبی دارند که ابن ابی الحدید در شرح آن می‌گوید: در طول پنجاه
 سال، بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و عظمت این خطبه به
 قدری است که سزاوار است بهترین گویندگان عرب جمع شوند و
 این خطبه برایشان تلاوت شود و همه به سجده افتند، همان گونه که
 هنگام تلاوت بعضی از آیات قرآن، همه به سجده می‌افتند. ما بخشی
 از آن خطبه را در اینجا بازگو می‌کنیم:

۱. بقره، ۶۱.

۲. بقره، ۹۶.

۳. همزه، ۲.

۴. شعراء، ۱۲۸.

«أَفِمِصَارِ عِ آبَائِهِمْ يَفْتَخِرُونَ» آیا به مقبره پدرانشان افتخار می‌کنند؟
 «أَمْ بَعْدِيدِ الْهَلْكَى يَتَكَاثِرُونَ» یا به تعداد معدومین، فزون‌طلبی می‌کنند؟
 «يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَاداً خَوَتْ وَ حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ» آنان جسدهایی بودند که
 متلاشی شدند و متحرک‌هایی بودند که ساکن شدند.
 «وَلَئِنْ يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُفْتَخَرًا»^۱ آن جسدها سزاوارترند که
 سبب عبرت شوند تا مایه افتخار.

۲۰- پژوهشگران راکد

قرآن می‌فرماید: کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی اهل هجرت نیستند،
 حق هیچ‌گونه دوستی و حمایت از آنان را ندارید. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ
 يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا»^۲
 کسی که هجرت نکند، نه او را یاری کنید و نه از او یاری بخواهید.
 (کلمه‌ی «وَلَايَتِهِمْ» را دو گونه می‌توان معنا کرد: یکی «ولایت و
 حمایت شما از آنان» و دیگری «کمک و حمایت آنان از شما»)
 بیشتر بلاهای مردم از غرق شدن در رفاه و ترک هجرت‌های سازنده
 سرچشمه می‌گیرد. اگر همه‌ی مغزها و متخصصان و کارشناسان
 مسلمانی که در کشورهای غربی به سر می‌برند، به کشور خود هجرت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۲. انفال، ۷۲.

کنند، هم ضربه به دشمن است و هم تقویت اسلام و مسلمانان و کشورهای اسلامی.

هجرت برای آموختن علم و دانش و بیان آموخته‌های خود به دیگران نیز لازم است.

«فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»^۱

چرا از هر گروهی، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش بازگشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان (از گناه و طغیان) حذر کنند.

متأسفانه گروهی به عنوان پژوهشگر یا محقق، آنگونه غرق در تحقیق و پژوهش هستند که حتی از فرزندان خود غافل‌اند. در خانه در مسائل طهارت تحقیق می‌کند، ولی کوچه و شهر و برزن او کثیف است.

درباره آیات و روایات اذان تحقیق می‌کند، ولی در عمرش یک بار اذانی که همسایه او صدایش را بشنود، نمی‌گوید.

منش و رفتار استاد

۱- مخاطب خود را دوست بدارد.

از عوامل تأثیر کلام در دیگران، خیرخواهی، دلسوزی و مهربانی است. بارها در قرآن جمله «انی اخاف علیکم» بکار رفته است. یعنی انبیا به مردم می‌گفتند: ما نگران عاقبت شما هستیم. خداوند در قرآن درباره پیامبر اسلام می‌فرماید: پیغمبر برای هدایت شما حرص می‌خورد. «حرص علیکم»^۱

پیامبر خدا ﷺ در هدایت و ارشاد مردم، سر از پا نمی‌شناخت. قرآن قبل از کلمه تعلیم، کلمه رحمت را بکار برده و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ»، خداوند رحمان، معلم قرآن است. از میان تمام صفات خداوند، صفت رحمت در کنار عنوان تعلیم مطرح شده است. از جمله «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ»، استفاده می‌شود که

علم جلوه رحمت الهی است و علمی جلوه رحمت است که سعادت فرد و جامعه و این جهان و آن جهان را تأمین کند. همچنین از آن استفاده می‌شود که معلمی، شأن خداوند است و تعلیم و تعلم باید براساس محبت و رحمت باشد.

۲- بی‌تکلف باشد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مردم می‌گفت: من اهل تکلف نیستم: «و ما انا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»^۱.

یکی از شرایط توفیق در تبلیغ، نداشتن تکلف است. انسان مؤمن، در عمل و سخن و معاشرت، خود و دیگران را به زحمت نمی‌اندازد. اصولاً تصنع و تکلف و ظاهرسازی، عملی ناپسند و مذموم است. کسی می‌تواند جهان را آزاد کند که خود گرفتار قیود و عادات و رسوم ساختگی نباشد.

تکلف گر نباشد خوش توان زیست

تعلق گر نباشد خوش توان مرد

نمونه‌هایی از بی‌تکلفی پیامبر در زندگی:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود کفش خود را می‌دوخت.

۲. لباس خود را وصله می‌زد.

۳. گوسفند را خودش می‌دوشید.

۴. با بردگان، هم غذا می شد.
 ۵. بر زمین می نشست.
 ۶. بر الاغ سوار می شد.
 ۷. نیازهایش را خود از بازار تهیه می کرد.
 ۸. با توانگران و فقرا دست می داد و دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد.
 ۹. به هر کس می رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می کرد.
 ۱۰. اگر چیزی تعارفش می کردند، آن را تحقیر نمی کرد، اگرچه یک خرمای کم ارزش بود.
- ۳- ایمان به کار خود داشته باشد.
- پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنچه بر او نازل شده بود، باور داشت. «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ»^۱
- اگر معلم کار خود را از درون باور نداشته باشد، توفیق لازم را پیدا نمی کند و با مختصر مشکلی دست از کار می کشد و یا در کارش کوتاهی می کند، ولی اگر به کارش ایمان داشته باشد هیچ حادثه‌ای او را دلسرد نمی کند.

۴- اخلاص در کار آموزش

سخن همه انبیا این بود که ما اجر و پاداشی از شما نمی‌خواهیم. چنانکه در سوره شعراء از قول پنج پیامبر این جمله آمده است: «ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»^۱

البته اخلاص به معنای انجام کار برای رضای خداست، بدون آنکه به فکر دریافت پاداش و تشکر از مردم باشد. اهل بیت پیامبر همین که غذا و افطار خود را به یتیم و اسیر و مسکین دادند و با آب افطار کردند، گفتند: ما برای خدا اطعام کردیم و از شما نه پاداش می‌خواهیم و نه تشکر. «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»^۲

معنای اخلاص آن نیست که دیگران بی تفاوت باشند. چه زیباست که انسان برای رضای خدا کار کند، ولی مردم هم کار آنها را قدر بدانند.

در سوره قصص می‌خوانیم که حضرت موسی برای ناکام کردن فرعونیان از دستگیری خود، منطقه را ترک و به مدین وارد شد، در آن منطقه چوپان‌هایی را دید که حیوانات خود را برای آب دادن بر سر چشمه آبی آورده‌اند ولی در کناری دو دختر با حیوانات خود ایستاده‌اند. حضرت موسی که تحت تعقیب بود، تنها بود، گرسنه بود، خسته بود، در هوای داغ بجای آنکه دنبال حل مشکلات خود باشد، به

۱. شعراء، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰.

۲. انسان، ۹.

سراغ دختران رفت و پرسید: شما چرا کنار ایستاده‌اید و گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟ دختران گفتند: ما پدر پیری داریم «أبونا شَيْخٌ كَبِيرٌ»^۱ که نمی‌تواند چوپانی کند و اکنون منتظریم مردها کنار روند تا ما گوسفندان خود را آب بدهیم. (آری کار برای زن مجاز است به شرط آنکه اختلاط با مردان نباشد، حریم عفاف و حجاب حفظ شود و در کارهای سخت، عذر و اضطراری باشد).

حضرت موسی گوسفندان آنان را آب داد و چون هوا گرم بود، به سوی سایه‌ای رفت و گفت: پروردگارا هر خیری که برای من بفرستی به آن محتاجم. «رَبِّ اِنِّیْ بِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ»^۲
در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت موسی مقداری نان می‌خواست.

دختران که به منزل رفتند، ماجرای کمک کردن جوان ناشناس را به پدر گفتند. پدر (حضرت شعیب) فرمود: بروید و به او بگویید پدرم از شما دعوت کرده به منزل بیایید تا پاداش آب دادن به حیوانات را به شما بدهم. «اِنَّ اَبِیْ یَدْعُوکَ لِیَجْزِیْکَ اَجْرَ مَا سَقَیْتَ»^۳
از این ماجرا استفاده می‌شود که:

۱. قصص، ۲۳.

۲. قصص، ۲۴.

۳. قصص، ۲۵.

اخلاص داشتن مردم، نباید دلیل بی تفاوتی ما باشد. حضرت موسی برای خدا به حیوانات آب داد و انتظار پاداشی نداشت، ولی حضرت شعیب پاداش او را پرداخت، آن هم چه پاداشی:

هم دخترش را به او داد،

هم در خانه‌اش به او امان داد،

هم بجای مهریه چوپانی موسی را پذیرفت،

هم او را تحت تربیت خود قرار داد.

یعنی مسئله امنیت، اشتغال، ازدواج، اسکان و تربیت او را یک جا حل کرد.

کوتاه سخن آنکه ما باید برای خدا کار کنیم، ولی دولت و مردم باید برای افراد مخلص به وظیفه خود عمل کنند.

۵- سعه صدر و روح باز

در قرآن می‌خوانیم: حضرت سلیمان با لشکر خود به وادی مورچگان رسید. مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به خانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را ناآگاهانه پایمال نکنند. حضرت سلیمان شنید که مورچه گفت آنها نمی‌فهمند. «لایشعرون» ولی حضرت سلیمان به جای آنکه آن مورچه را زیر پا له کند، بخاطر سعه صدر لبخند زد. «فَتَبَسَّ»^۱

در این ماجرا، خداوند حضرت سلیمان را گرفتار حرف مورچه می‌کند تا در وجود او تعادل برقرار کند، آری مردان خدا از سخنان تلخ حکمت می‌آموزند.

حضرت سلیمان از اینکه سخن مورچه را می‌فهمد، از خدا توفیق شکر می‌خواهد.

انتقاد، حتی اگر تند باشد، نشانه آزادی بیان و شجاعت مردم و بستری برای توجه به نقص‌ها و برطرف کردن آنها است.

هنگامی که خداوند، حضرت موسی را برای ارشاد و هدایت مردم فرستاد، اولین درخواست او سینه‌ای گشاده و سعه صدر بود. «رَبِّ اشرحْ لِي صَدْرِي»^۱ زیرا او مأمور شد که به مسائل متعدد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی، اخلاقی، فردی و جمعی بپردازد و طبعاً پرداختن و توجه لازم به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می‌سازد. لذا سعه صدر در رسیدن به همه این موارد کاملاً ضرورت دارد و زمینه ساز انجام برنامه‌های سنگین رسالت است.

روح کوچک، مثل لاستیک دوچرخه در اولین موج زمین تاب برمی‌دارد، ولی روح بزرگ مثل لاستیک تراکتور، از پستی و بلندی‌ها به راحتی عبور می‌کند. روح کوچک مثل روده تنگ است که هسته‌آوار در آن گیر می‌کند.

انبیا روح بزرگ داشتند. به پیامبری گفتند: تو را سفیه می‌بینیم. جواب داد: من سفیه نیستم. «لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ»^۱ به پیامبر دیگری گفتند: تو را در گمراهی می‌بینیم: جواب داد من گمراه نیستم. «لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ»^۲ همین که روح بزرگ است از تمام نیش و نوش‌ها به سادگی رد می‌شود، تلخی‌ها او را نمی‌شکند، نسبت به کارش دلسردی و عقب نشینی ندارد.

روح بزرگ داشتن در هر کاری، رمز موفقیت است. خداوند به پیامبر اسلام می‌فرماید: آیا سینه گشاده به تو ندادم: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۳ آن چه را موسی از خدا درخواست کرد، خداوند به پیامبر بدون درخواست داد.

۶- اخلاق نیکو

درس معلم آر بود زمزمه‌ی محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

قرآن که تمام دنیا را کوچک می‌داند: «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»^۴ اخلاق پیامبر را بزرگ می‌داند: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۵

۱. اعراف، ۶۷.

۲. اعراف، ۶۱.

۳. انشراح، ۱.

۴. نساء، ۷۷.

۵. قلم، ۴.

در میان صفات و ویژگی‌های پیامبر، قرآن بر اخلاق آن حضرت تکیه کرده و آن را «خُلُقِ عَظِيمٍ» خوانده است. به همین مناسبت، سخن برخی از پیشوایان دینی در این زمینه را از کتاب میزان الحکمه، باب خُلُق، نقل و ترجمه می‌کنیم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَنَا تَفْسِيرُ حُسْنِ الْخُلُقِ: مَا أَصَابَ الدُّنْيَا يَرْضَى وَإِنْ لَمْ يُصِبْهُ لَمْ يَسْخَطْ»^۱ تفسیر حسن خلق این است که اگر به دنیا رسید راضی باشد و اگر نرسید عصبانی نشود.

حضرت علی عليه السلام فرمود: «رُبَّ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ خُلُقُهُ وَ ذَلِيلٌ أَعَزَّهُ خُلُقُهُ» چه بسیارند عزیزانی که به خاطر بداخلاقی ذلیل می‌شوند و ذلیلانی که به خاطر حُسن خلق عزیز می‌شوند.

همچنین فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ» خوش اخلاقی سرآمد هر کار نیک است.

۷- روان‌گویی

هنگامی که حضرت موسی به پیامبری رسید و مسئول تعلیم و تربیت و هدایت مردم شد، از خدا درخواست کرد: گره از زبانم باز نما. «وَ احْلُلْ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي»^۲ زیرا روان‌گویی شرط درک و فهم عموم مردم است: «يَفْقَهُوا قَوْلِي»

۱. کنز العمال، ح ۵۲۲۹؛ میزان الحکمه.

۲. طه، ۲۷.

۸- آموزش حتی از حیوانات

هنگامی که قابیل برادرش هابیل را از روی حسادت کشت، متحیر بود که با کشته او چه کند. خداوند زاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به او نشان دهد که باید کشته برادرش را دفن کند. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ»^۱

آری بسیاری از معلومات بشر، از زندگی حیوانات الهام گرفته شده است. این زاغ و کلاغ به انسان می‌آموزد که معلمی نباید سبب غرور استاد شود، زیرا خداوند یک کلاغ را معلم میلیاردها انسان قرار داد. قرآن در آیه ۲۲ سوره نمل می‌فرماید: هدهد نزد سلیمان آمد و گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو (با همه عزت و شوکتی که داری) از آن آگاه نشده‌ای. سپس ماجرای پرواز خود به منطقه سبأ را گزارش داد که زنی را یافتم که بر مردم سلطنت می‌کرد و از همه چیز برخوردار بود و مردم آن کشور برای خورشید سجده می‌کردند. سلیمان به سخن هدهد ترتیب اثر داد که ماجرای آن در قرآن آمده است.

۹- به جهل خود اقرار کنیم.

فرشتگان هنگامی که به ظرفیت انسان آگاه شدند، به جهل خود اقرار کردند و گفتند: پروردگارا! تو پاک و منزهی، ما چیزی را جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم: «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۲

۱. مائده، ۳۱.

۲. بقره، ۳۲.

پیامبران نیز در قیامت، در پاسخ خدا که می‌پرسد: مردم چه پاسخی به دعوت شما دادند، می‌گویند: ما علمی به حقیقت امر نداریم: «لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»^۱

برخلاف گمان بعضی که گفتن «نمی‌دانم» را نشانه ضعف می‌دانند، گفتن این کلمه نشانه شجاعت، سعه صدر و تواضع است. آنچه را نمی‌دانیم، به کسی که می‌داند یا بهتر می‌داند ارجاع دهیم، که این نشانه بزرگ منشی است.

۱۰- نگران عاقبت خود باشیم.

چه افراد صالحی که در پایان عمر، منحرف و بد عاقبت می‌شوند. چه دانشمندانی که برخلاف دانش خود عمل می‌کنند. چه دانشمندانی که بخاطر کسب مال و مقام، حقایقی را کتمان می‌کنند و به قول قرآن، مورد لعنت ابدی جنّ و انس و فرشتگان قرار می‌گیرند. آری! اگر هواپرستی حاکم شد، علم از کارایی می‌افتد. حتی دانشمندان را منحرف می‌کند و سبب مسدود شدن درب‌های هدایت می‌شود.

بر همه ما، از بیسواد تا دانشمند، واجب است که در هر نماز دو بار بگوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و هر روز ده بار این جمله را بر زبان آوریم. رسول خدا نیز در هر شبانه روز بیش از بیست بار این جمله را بیان می‌کردند، زیرا خواندن یازده رکعت نماز شب هم بر پیامبر

واجب بود. این نشانه آن است که لغزش از راه مستقیم خطری است که انبیا هم از آن به خدا پناه می‌بردند.

قرآن در سوره اعراف از عالم و دانشمندی سخن می‌گوید که نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ کس فکر نمی‌کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

گرچه قرآن نامی از کسی نبرده ولی از روایات استفاده می‌شود آن شخص بلعم باعورا بوده است که در عصر حضرت موسی زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می‌شد، و حتی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد، و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار گرفت: ^۱ «وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ

نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» ^۲

آری! گاهی طاغوت‌ها علما را فریب می‌دهند و علاقه به دنیا انسان را منحرف می‌کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۵.

۲. اعراف، ۱۷۵.

پیامبر ﷺ فرمود: کسی که علمش زیاد شود اما هدایت‌یابی او بیشتر نشود، آن علم سبب دوری بیشتر او از خداست. «مَنْ اَزْدَادَ عِلْمًا وَّ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۱

خداوند مردم غافل را به چهارپا تشبیه می‌کند: «اولئک کالانعام»^۲ ولی دانشمند دنیاپرست را به سگ حریص تشبیه می‌کند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ»^۳ که اگر به آن حمله کنی، دهان باز کرده و پارس می‌کند و زبان بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز چنین می‌کند، یعنی همیشه دهانشان باز و هرگز آرامش و سیری ندارند، زیرا دنیاپرستی و حرص نهایت ندارد. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ماجرای بلعم باعورا را برای مردم بیان کن، زیرا این داستان مایه عبرت است، شاید فکر کنند و پند گیرند. در اینجا خاطره‌ای از خودم بگویم:

خدمت علامه طباطبایی رسیدم و گفتم: من در آغاز تحصیل، نماز با حضور قلب و گاهی با گریه بود، ولی پس از سالها تحصیل و کسب علم، چرا دیگر آن نشاط در عبادت را ندارم؟ با اینکه قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۴

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۳. اعراف، ۱۷۶.

۴. فاطر، ۲۸.

ایشان فرمودند: اگر علم، علم واقعی باشد، در آن خشیت الهی هست، اما اگر یک سلسله محفوظات و اطلاعات باشد، آن نورانیت را ندارد. حضرت علی علیه السلام می فرماید: نتیجه علم بندگی خداست، اما کسب علم ما، ثمره‌ای جز کسب مدرک و مقام و درآمد ندارد.

ثمره علم، عمل به آن است.

ثمره علم، بینش و حکمت است.

ثمره علم، خدا شناسی است.

ثمره علم، اخلاص در عمل است.

ثمره علم، تواضع است.

ثمره علم، حلم به هنگام غضب است.^۱

۱۱- ظاهر آراسته

استاد باید آراسته و وارسته باشد.

خداوند به پیامبرش می فرماید: لباس خود را تطهیر و پاکیزه کن. «وَ

ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ»^۲

در اسلام به پوشش رنگ روشن سفارش شده است، انسان، روزی که

پا به دنیا می گذارد و روزی که پا به سرزمین وحی می گذارد و روزی

که از دنیا می رود، در لباس سفید است.

۱. تمام این جملات از غررالحکم است.

۲. مدّثر، ۴.

قرآن با توجه به نقش رنگ در روح و روان انسان می‌فرماید: رنگ می‌تواند در بینندگان شادی ایجاد کند. «لَوْهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ»^۱ در روایات، برای لباس و مسواک و شانه و عطر زدن سفارش‌های بسیار شده است.

۱۲- نظم و انضباط

توجه به نظم، از وصیت‌های حضرت امیر است که فرمود: «وَنَظْمٍ أَمْرِكُمْ»^۲ در نام دو سوره از سوره‌های قرآن، اشاره به نظم شده است. (سوره صفّ و سوره صافات) واژه صفّ که بیانگر نظم و انضباط است، هفت بار در قرآن به کار رفته است.

۱۳- آمادگی جسمی، روحی و علمی

اگر استاد از نظر جسمی کسل باشد و از نظر روحی گرفتار ترس و اضطراب باشد و از نظر علمی، تسلط بر مباحث نداشته باشد، در کار خود ناموفق بوده و شکست خواهد خورد.

در دعا می‌خوانیم که امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ»^۳

۱. بقره، ۶۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. مهج الدعوات و منهج العبادات، ۱۶۲.

و در قرآن می‌خوایم که پیامبر می‌فرماید: دعوت من براساس بصیرت است. «أَدْعُوا إِلَيَّ إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ»^۱

آری چشم بسته و بدون شناخت و آگاهی، نمی‌توان و نباید مردم را به انجام کاری ترغیب کرد.

۱۴- رفق و مدارا

استاد و مربی باید با مخاطب خود مدارا کند، به او فرصت دهد، مطالب خود را در قالب‌های مختلف تکرار کند و محتوای درس را بر اساس ظرفیت او تنظیم کند. به حالات شاگرد خود توجه داشته باشد که در خانواده بی‌مسئله زندگی می‌کند یا در خانواده‌ای که انواع ناهنجاری‌ها در آن است، فکر او کَشش دارد یا ندارد.

در ماه رمضان، قبل از افطار که تشنگی و گرسنگی و خستگی بر انسان هجوم می‌آورد، اسلام به دعای کوتاه یک سطر سفارش می‌کند: «اللَّهُمَّ لَكَ صُومْتُ وَ عَلَىٰ رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ» آری مدارا با انسان تشنه و گرسنه و خسته به این است که یک سطر دعا بیشتر نخواند.

توجه به مسافت راه، وضع اقتصادی، گرما و سرما، تراکم درسها و ظرفیت شاگرد اقتضا می‌کند که در برنامه‌ها نوعی شیرینی، هنر، روانی و کوتاهی در سخن مورد توجه قرار بگیرد.

۱۵- استقامت در کار

در هرکاری و به خصوص کارهای علمی و تربیتی، استقامت شرط توفیق است. البته استقامت بر راهی که خدا می‌خواهد و گرنه هستند کسانی که بر فکر انحرافی یا سلیقه شخصی خود پافشاری می‌کنند یا برای گرفتن پست و به دست آوردن مال، راهی را بدون دلیل عقلی و منطق و یا مأموریت الهی انتخاب می‌کنند و بر آن مقاومت و پافشاری دارند. آری هر استقامتی ارزش ندارد، استقامتی ارزش دارد که در سایه کلمه الله و به فرمان خداوند باشد: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ»^۱

۱۶- عامل به گفتار

قرآن می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی را می‌گویید که عمل نمی‌کنید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» سپس می‌فرماید: کسی که چیزی را بگوید که عمل نمی‌کند، مورد غضب شدید خداوند است.^۲ در آیه ۴۴ سوره بقره می‌خوانیم: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید، ولی خودتان را فراموش می‌کنید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» عمل نکردن به گفتار، گاهی به خاطر ناتوانی و عذر است و گاهی از روی بی‌اعتنایی، که این مورد توبیخ است.

۱. هود، ۱۱۲.

۲. صف، ۲-۳.

در فرهنگ اسلامی، عالم بی عمل، به درخت بی ثمر، ابر بی باران، نهر بی آب، زنبور بدون عسل و الاغی که کتاب حمل می کند، تشبیه شده است.

در احادیث می خوانیم: علم بدون عمل، حجتی بر علیه انسان است.

«عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ حُجَّةٌ لِّلَّهِ عَلَى الْعَبْدِ»^۱

علمی که به آن عمل نشود، مانند گنجی است که از آن انفاق و استفاده

نشود. «الْعِلْمُ الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ كَالْكَنْزِ الَّذِي لَا يُنْفَقُ مِنْهُ»^۲

کسی که از عدالت سخن بگوید ولی عادل نباشد، سخت ترین حسرت

را در قیامت خواهد داشت. «أَشَدُّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا

الْعَدْلَ ثُمَّ خَالَفُوهُ»^۳

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: کسی که نزد مردم به علم معروف است،

ولی به عمل معروف نیست، شقی ترین مردم است. «أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ

مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ»^۴

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که کارهایش تأکیدکننده ی گفتارش نباشد،

عالم نیست. «مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ»^۵

۱. غررالحکم.

۲. امالی شیخ صدوق، ۳۴۳.

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰.

۴. مصباح الشریعه، ص ۳۶۸.

۵. کافی، ج ۱، ص ۲۶.

۱۷- تواضع

خداوند به پیامبرش که معلم بشریت است، می‌فرماید: برای مومنانی که از تو پیروی کرده‌اند بال خود را بگستر (و متواضع باش). «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱

البته تواضع، تنها با زبان نیست، فروتنی در عمل نیز لازم است. پیامبر که بالاترین مربی و معلم است، هم از مردم بود: «رَسُولاً مِنْهُمْ»^۲ هم در مردم بود: «فِيهِمْ رَسُولاً»^۳ هم با مردم بود: «وَالَّذِينَ مَعَهُ»

۱۸- مطرح کردن افراد لایق

حضرت موسی هنگامی که مأمور تعلیم و تربیت و هدایت مردم شد، از خداوند درخواست کرد که برادرم هارون را که در بیان از من شیواتر است، با من بفرست. «هَارُونَ أَخِي هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ»^۴

از این آیه معلوم می‌شود برای انجام بعضی از مأموریت‌ها باید افراد متعددی اعزام شوند.

آری! اقرار به کمالات دیگران، مطرح کردن آنان و دعوت از آنان در کار تبلیغ، خود یک کمال و ارزش است. حضرت موسی با این که

۱. شعراء، ۲۱۵.

۲. جمعه، ۲.

۳. آل عمران، ۱۶۴.

۴. قصص، ۳۴.

پیامبر اولوا العزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد و او را برای همکاری در تبلیغ و هدایت فرعون دعوت کرد. زیرا می‌دانست بیان خوب و روان، از عوامل مؤثر در جذب افراد و تبلیغ موفق است. و بهتر است برای ارشاد و دعوت به حق، از بهترین‌ها استفاده کنیم.

۱۹- عدم تبعیض میان مخاطبان

استاد و مربی نباید در مواجهه با مخاطبین، گزینشی و با تبعیض رفتار کند و برخورد دوگانه داشته باشد.

در سوره عبس می‌خوانیم: در مجلسی، ابن مکتوم نابینا وارد شد، مردی از بنی امیه که در محضر پیامبر بود، به هنگام ورود آن نابینا چهره در هم کشید. چندین آیه در انتقاد از کار او نازل شد، با آنکه نابینا متوجه چهره در هم کشیدن نمی‌شود و برای او تبسم و ترش‌رویی فرقی ندارد.

ادامه آیات خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: نباید میان فقیر و نابینا و ثروتمندان تفاوتی گذاشته شود، بلکه باید برای هدایت و سعادت هر دو گروه تلاش کنی و نمی‌توانی به خاطر جلب و جذب ثروتمندان، از بینوایان روی گردانی.

از این ماجرا استفاده می‌شود که ارزش اخلاق بخاطر کمال ذاتی آن است، نه خوشایند دیگران. اخم و عبوس کردن چهره به خودی خود بد است، گرچه نابینا نفهمد.

اشراف به حضرت نوح می گفتند: ما به شرطی ایمان می آوریم که فقرا را طرد و از خودت دور کنی، ولی آن حضرت جواب می داد: «مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ»^۱

آری کسی که هدفش خداست، برای او فقیر و غنی فرقی ندارد و رضای مخلوق را با غضب خالق معامله نمی کند.

۲۰- تدبیر و قرآن مداری

قرآن، مکرر در سوره بقره آیه ۶۳ و ۹۳ و در سوره مریم آیه ۱۲ می فرماید: کتاب آسمانی را با قدرت بگیرید. «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»، «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»

دین داری باید با تمسک به قرآن، با قوت و جدیت باشد. زیرا کتاب آسمانی بالاترین سند علمی و فکری و فرهنگی و تربیتی جامعه است.

۲۱- ادب در گفتار

قرآن می فرماید: به (معبود) کسانی که غیر خدا را می پرستند، ناسزا نگویند، که آنان نیز از روی جهل و دشمنی، به خدا ناسزا می گویند. «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۲

۱. هود، ۳۰.

۲. انعام، ۱۰۸.

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین به سربازان خود توصیه می‌کرد: «به پیروان معاویه دشنام و ناسزا نگوئید، بلکه سیمای آنان را مطرح کنید که بهتر از دشنام است».^۱

البته حساب لعن و نفرین و برائت، از حساب دشنام و ناسزا جداست. لعن و برائت ظالمان که در آیات دیگر قرآن از سوی خداوند اعلام شده، در واقع بیانگر موضع ما در برابر ستمگران و مشرکان است که بیزاری خود را از راه و روش آنان اعلام می‌کنیم. «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۲، «بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ...»^۳ همچون شعار «مرگ بر آمریکا» که اعلام بیزاری از سیاست‌های استکباری آمریکاست، نه ناسزا به رئیس جمهور یا ملت آمریکا.

در هر حال، ما باید احساسات خود را نسبت به مخالفان کنترل کنیم و از هرگونه بددهنی و ناسزاگویی بپرهیزیم.

به بازتاب برخوردهای خود توجه کنیم. اگر ما به مقدسات دیگران توهین کنیم، آنان نیز به مقدسات ما ناسزا و توهین خواهند کرد.

بدانیم که با فحش و ناسزا، نمی‌توان مردم را از مسیر غلط باز داشت. و ناسزاگویی، عامل بروز دشمنی و کینه و ناسزا شنیدن است.

لذا استفاده از حربیه دشنام و ناسزا، در نهی از منکر جایز نیست.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۶.

۲. هود، ۱۸.

۳. توبه، ۱.

۲۲- الگو گرفتن از دیگران

قرآن بیش از ده مرتبه خود را تصدیق کننده کتب آسمانی پیشین می‌داند، آنها را وسیله هدایت و نور معرفی می‌کند و کسانی را که در آنها تحریف بوجود آورده‌اند توبیخ می‌کند.

خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد: صبر کن همان گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: پیامبران قبل از تو مورد آزار و تکذیب واقع شدند، ولی صبر کردند تا نصرت الهی فرارسید: «فَصَبِّرُوا عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»^۲

۲۳- وابسته نبودن به امکانات

بسیار می‌شود که افراد ناکامی‌های خود را به گردن نبود امکانات می‌اندازند. این سخن تاحدی قابل قبول است، زیرا شرایط مساعد و امکانات نقش مهمی در پیشرفت انسان دارند، اما مهم‌تر از امکانات، اراده و تصمیم خود انسان است.

قرآن می‌فرماید: دو دریا یکسان نیستند: «مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ» یکی شیرین و گوارا، «هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ» و دیگری شور و تلخ است: «هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ»^۳

۱. احقاف، ۳۵.

۲. انعام، ۳۴.

۳. فرقان، ۵۳.

اما اگر انسان صیاد ماهری باشد، در هر دو دریا ماهی برای صید او وجود دارد: «وَمِنْ كُلِّ تَاكَلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا»

اگر انسان غواص واردی باشد، از هر دو دریای شور و شیرین لؤلؤ و مرجان استخراج می‌کند: «وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً»

اگر انسان ناخدای خوبی باشد، در هر دو دریا می‌تواند کشتی براند: «وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاجِرًا»^۱

آری! در شرایط شور و شیرین، شهرت یا گمنامی، غنا یا فقر، سلامتی یا بیماری، افراد لایق و توانمند بهترین استفاده را می‌برند.

چه بسیاری کسان که با خواندن کتاب‌های امانی و قرضی و عاریه‌ای، به درجات علمی رسیده و دانشمند شده‌اند و در مقابل افرادی هستند که با داشتن مجهزترین کتابخانه‌ها، بهره لازم را از علم نبرده‌اند. چون جوهر و اراده و پشتکار تحقیقی نداشتند.

فرزند امام خمینی (ره) مرحوم حاج احمد آقا می‌گفت: هیچ وقت کتاب‌های امام از ۲۰۰ جلد بیشتر نشد، ولی بخاطر اخلاص و اراده و جوهری که داشت دنیا را تکان داد.

۲۴- آماده باش علمی

مسئولین فرهنگی باید مخاطبین خود را آن گونه بیمه کنند که در برابر تهاجم فرهنگی اجانب تحت تاثیر قرار نگیرند. باید قبل از هرگونه

شبهه، جواب آن را داشته باشند و اجازه ندهند مخالفان، در فکر و اخلاق و ایمان آنان تزلزل و لغزشی ایجاد کنند و بعد منفعلانه به فکر چاره و درمان آن باشند.

قرآن با استدلال بر فرمان تغییر قبله می‌فرماید: در آینده بی‌خردانی به اعتراض خواهند گفت که دلیل تغییر قبله چیست: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ»^۱ ولی شما از قبل جواب آنان را آماده داشته باشید. که مشرق و مغرب از آن خداوند است و به هر سویی بخواهد مردم را هدایت می‌کند.

۲۵- تفقد از مخاطبان

در قرآن می‌خوانیم: حضرت سلیمان گاه و بیگاه از نیروهای تحت مدیریت خود سان می‌دید. روزی پرسید: چه شد مرا که هدهد را نمی‌بینم؟ آری کسی که حکومت بی‌نظیری دارد، حتی از پرنده کوچک هم تفقد می‌کند و این یک اصل است که نباید مسائل بزرگ ما را از مسائل کوچک باز دارد.

در سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که ایشان اگر یکی از یارانش را در مسجد نمی‌دید، احوال بررسی می‌کرد. اگر در سفر بود برای او دعا می‌کرد، اگر بیمار بود، به عیادت او می‌رفت و می‌فرمود: هرکس متولد شد یا از دنیا رفت، به من خبر دهید تا من همواره از آمار مسلمین آگاه باشم.

۲۶- عدم سوء استفاده از موقعیت و محبوبیت

قرآن می‌فرماید: هیچ پیامبری که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت داده است، حق ندارد به مردم بگوید: بنده من باشید:

«مَا كَانَ لِإِنسَانٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۱

با آنکه معلّمان و مربّیان، حق بزرگی بر جامعه دارند و باید مورد تکریم و احترام باشند، اما نباید امتیاز خاصی برای خودشان قائل شوند و انتظار داشته باشند دیگران مطیع اوامر و خواسته‌های آنان باشند. بسیاری کسان که در ابتدا با قیافه مقدس‌مآبانه و دلسوزانه کار را شروع می‌کنند، ولی پس از رسیدن به مسند قدرت، استبداد و خود محوری را پی ریزی می‌کنند.

۲۷- تا علم نداریم، حرفی را رد نکنیم.

قرآن در انتقاد از بعضی می‌فرماید: چیزی را که به آن احاطه نداشتند، دروغ می‌پنداشتند: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»^۲

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: مردم با چیزی که نمی‌دانند، دشمنی می‌کنند. «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^۳

۱. آل عمران، ۷۹.

۲. یونس، ۳۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

۲۸- تسلیم خواسته‌های نابجا نشویم.

اصل آن است که آنچه را حق است بگوییم، نه آنچه را مردم می‌خواهند. بعضی بت پرستان از پیامبر می‌خواستند آیاتی را که به نکوهش بت‌ها پرداخته تغییر دهد و قرآن دیگری بیاورد: «ائتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْ»^۱ پیامبر با صلابت کامل این درخواست را رد کرد. آری اضافه شدن پیروان یک مکتب، به قیمت تغییر و تحریف آن و دست برداشتن از اصول، ارزش ندارد.

خداوند بارها در قرآن به پیامبرش هشدار داده که مبدا از هوس‌های مردم پیروی کنی و اگر چنین کنی، از دریافت امدادهای غیبی محروم می‌شوی: «وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۲

اصولاً مردم هم زیادند و هم هرکدام خواسته‌ای دارند، بنابراین یا از انسان راضی نمی‌شوند، یا دیر راضی می‌شوند. در این موارد عقل می‌گوید: تحصیل رضایت خداوند یکتا، آسان‌تر از تحصیل رضایت انسان‌های بسیار با سلیقه‌های متفاوت است. این منطبق حضرت یوسف در زندان با منحرفین بود: «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدِ

الْقَهَّارِ»^۳

۱. یونس، ۱۵.

۲. بقره، ۱۲۰.

۳. یوسف، ۳۹.

۲۹- بهره‌گیری از خنده و گریه

نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شد، زیرا هر یک از این دو عنصر در جای خود لازم است.

در مواردی گریه و در موادی خنده درمان است و جالب آنکه قدرت خداوند نسبت به کارهای متضاد یکسان است. برای قدرت او خنداندن و گریاندن، زنده کردن و میراندن یکسان است: «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى . وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا»^۱

استاد اگر سخن خود را با بیان شیرین، همراه با طنز، مثال و شعر القاء کند، مخاطب هم زود می‌فهمد، هم دیر فراموش می‌کند و هم خسته نمی‌شود.

همچنین اگر در مواردی القاء مطلب همراه با اشک باشد، در عمق روح مخاطب اثر دارد. چنانکه اگر در مجلس ختم، کسی به هنگام ملاقات مصیبت‌زده، قطره‌ای اشک بریزد، مصیبت‌زده ممکن است همه را فراموش کند، اما آن یک نفر را به یاد خواهد داشت.

۳۰- دوری از مبالغه و غلو

اساتید و مربیان باید در تمام امور مرز اعتدال را حفظ کنند و از انصاف خارج نشوند. امروز به خاطر خودباختگی، بعضی از تحصیلکردگان ما چنان محو پیشرفت‌های غرب شده‌اند که گمان می-

کنند این پیشرفت‌های صنعتی، نشانه حقانیت تمام رفتارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آنان است.

قرآن می‌فرماید: «حَقَّ غَلْوٌ دَر دین رَا نَدَارید: «لَا تَغْلُوا فِی دینِکُمْ»^۱ حتی درباره انبیا حق غلوّ ندارید. اگر در دین خدا و اولیای خدا، غلوّ ممنوع است، در مورد دیگران که جای خود دارد.

۳۱- امتیاز طلبی ممنوع

قرآن به مردم مکه تذکر می‌دهد مبدا خیال کنید، چون اهل حرم یا از قبیله قریش هستید باید حرکات عبادی و مراسم حج شما با دیگران فرقی داشته باشد، بلکه از همان جا که مردم کوچ می‌کنند کوچ کنید: «أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»^۲

اساساً یکی از آثار و فلسفه‌های حج، کنار زدن امتیازات پوشالی است. در آنجا انسان از کفش و کلاه و لباس و همه امتیازات شخصی خود می‌گذرد و قطره‌ای می‌شود که به دریا ملحق شده است.

در فرهنگ دینی، امتیاز طلبی تحت هر عنوانی ممنوع است.

در قرآن می‌خوانیم: پیامبران در بازارها می‌رفتند و نیازهای خود را تأمین می‌کردند: «یَمْشُونَ فِی الْأَسْوَاقِ»^۳

۱. مائده، ۷۷.

۲. بقره، ۱۹۹.

۳. فرقان، ۲۰.

امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام نوشت: مبدا رفت و آمد تو در مجالس از راه ویژه‌ای باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به گونه‌ای بود که اگر غریبه‌ای وارد مجلس او می‌شد، می‌پرسید: کدام یک از شما پیغمبرید: «أَيُّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ»^۱

۳۲- دوری از آمال و آرزوهای نابجا

اسلام بر واقعیات استوار است، نه بر خیالات یا تمایلات.

مسلمانان به خاتمیت پیامبر اسلام و اینکه بهترین امت‌اند، افتخار می‌کردند.^۲ اهل کتاب نیز به سابقه‌ی خود می‌بالیدند و می‌گفتند: «جز ایام معدودی در آتش نخواهیم بود.»^۳ این آیه در تصحیح پندار هر دو گروه، ملاک را «عمل و عملکرد افراد» قرار داده است: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»^۴

قرآن در جواب همه فرمود: (پاداش و عقاب) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست! هر که بدی کند بدان کیفر داده می‌شود.

برخی مسلمانان انتظار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مشاجره آنها با اهل کتاب، از مسلمانان جانبداری کند، در حالی که اصل بر عدالت است، نه حمایت.

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. آل عمران، ۱۱۰.

۳. بقره، ۸۰.

۴. نساء، ۱۲۳.

۳۳- ایستادگی، حتی در تنهایی.

قرآن خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید: بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم؛ برای خدا قیام کنید، دو نفر دو نفر و یک نفر یک نفر: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى»^۱

آن چه مهم است قیام خالصانه برای خداست، تعداد و نفرات نقش اصلی را ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: در راه حق، از کمی افراد وحشت نکنید: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»^۲

۳۴- به سراغ همکار برویم.

گاهی شرط توفیق، داشتن همکار و شریک خوب است و به قول معروف یک دست صدا ندارد. هنگامی که خداوند به موسی فرمان داد به سراغ فرعون برود و او را هدایت کند، موسی از خداوند درخواست کرد: برادرم هارون را همکار من قرار بده: «أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي»^۳ و پشت مرا با او استوار کن: «أَشُدُّ بِهِ أَمْرِي»

استمداد از مردم، منافاتی با توکل به خداوند ندارد. در قرآن بارها به مسئله‌ی استمداد و تعاون اشاره شده است: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۴

۱. سبأ، ۴۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۳. طه، ۳۲.

۴. مائده، ۲.

یکدیگر را در کار خیر یاری کنید. چنانکه حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَنْصَرِي إِلَى اللَّهِ»^۱ یاور من به سوی خدا کیست؟

در ماجرای دعوت و تبلیغ، حضرت موسی از خداوند انسانی شایسته را به کمک می طلبد تا او را در امر تبلیغ دین یاری کند.

۳۵- تجلیل از پیشکسوتان

یکی از راههای رشد و تربیت، تجلیل از پیشکسوتان و سوق جامعه به سوی آنان است.

خداوند، مواعظ لقمان به پسرش را در قرآن بازگو می کند، با این که می تواند موعظه را از جانب خود مطرح کند، ولی برای تجلیل از لقمان و برنامه های تربیتی او، خداوند خالق، نام مخلوق را می برد و سخن را از زبان او نقل می کند: «إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ»^۲

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از ابراهیم یاد کند: «أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ»^۳ از مریم یاد کند: «أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»^۴ قرآن در آیاتی با جمله «نِعْمَ الْعَبْدُ»^۵ از انبیا یاد می کند.

۱. آل عمران، ۵۲.

۲. لقمان، ۱۳.

۳. مریم، ۴۱.

۴. مریم، ۱۶.

۵. ص، ۳۰ و ۴۴.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه از دوستان وفادار گذشته یاد کرده و می‌فرماید: «أَيْنَ عَمَّارٌ وَأَيْنَ ابْنُ التَّيَّهَانِ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَأَيْنَ نَظْرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ»^۱ و با این آه و ناله یاد آنها را گرامی می‌دارد.

از عایشه نقل شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار از خدیجه عَالِيهَا السَّلَامُ یاد می‌کرد. من گفتم: خداوند بهتر از خدیجه را به تو داده است! (مراد خودش بود) ولی پیامبر فرمود: هرگز، زمانی او به من ایمان آورد که کسی ایمان نمی‌آورد، زمانی اموالش را در راه اسلام داد که کسی این عمل را انجام نمی‌داد. خداوند از او فاطمه به من داد و این گوهر گرانبها از همسران دیگرم نیست.^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۲. الافصاح شیخ مفید، ص ۲۱۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۹.

رابطه بین استاد و شاگرد

۱- رابطه عاطفی، قوی‌تر از رابطه علمی.

عشق به امام خمینی، سبب پیروزی انقلاب شد، و گرنه مسئله تقلید از مراجع، قبل از امام نیز بوده است.

خداوند در بین نعمت‌هایی که برای پیغمبرش می‌شمارد، اول تأمین نیازهای عاطفی را مطرح می‌کند: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»^۱ سپس مسئله هدایت: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»^۲

از ترتیب این آیات استفاده می‌شود که مسائل عاطفی بر مسائل علمی و اقتصادی تأثیرگذارتر است.

از این آیات می‌فهمیم که استاد باید به هنگام قدرت، از زمان ضعف خود یاد کند. خدا به پیامبرش می‌فرماید: اکنون که به نبوت رسیده‌ای، دوران یتیمی خود را فراموش نکن.

۱. ضحی، ۶.

۲. ضحی، ۷.

۲- نقل مشکلات خود برای دانشجویان

اگر استاد مشکلات دوران دانشجویی خود را برای نسل نو نقل کند، آنها آمادگی تحمل بعضی از سختی‌ها را پیدا می‌کنند.

زمانی که امام خمینی (ره) را به ترکیه تبعید کردند، دولت ترکیه که در آن زمان طرفدار حکومت طاغوت ایران بود، برای ترساندن امام، ایشان را به منطقه‌ای برد که محل اعدام علمای ترکیه بود، تا امام با دیدن آن منطقه وحشت کند.

اما حضرت امام گفت: مبادا ما کوتاهی کرده باشیم که هنوز زنده‌ایم. چون در اینجا علمای ترکیه به شهادت رسیدند و ما در حد زندان و تبعید به سر می‌بریم. یعنی دیدن محل اعدام و سختی‌های بالاتر، مشکل تبعید را برای امام حل کرد.

در سوره آل عمران، آیه ۱۴۶ می‌خوانیم:

«كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»، چه بسیار پیامبرانی که همراه آنان خداپرستان بسیاری جنگیدند، پس برای آنچه در راه خدا به آنان رسید، نه سستی کردند و نه ناتوان شدند و تن به ذلت ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

آری! مشکلات، نباید عامل سستی و ضعف شود، بلکه باید عامل حرکت و تلاش جدیدی گردد. «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ»

در بسیاری از آیات قرآن، فداکاری و مقاومت مردان خدا نقل شده است که می‌گفتند: ما در مقابل هر آزاری که شما نسبت به ما روا، دارید صبر خواهیم کرد: «وَلَنصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا»^۳

۳- توجه دادن به امکانات

گاهی باید استاد امکانات امروز و دیروز را مقایسه کند، تا مخاطب قدر آنها را بداند.

کتابی است به نام «اوائل»، که نویسنده آن علامه تستری است. در این کتاب صدها مورد اول مطرح شده است، اول کسی که فلان کار را کرد، یا فلان سخن را گفت.

نویسنده این کتاب، برای پیدا کردن این همه نکته، در طول عمر هشتاد ساله خود همواره در کمین بوده تا در لابلای بررسی و تحقیق، هر کجا کلمه اول را دید ثبت کند و در این کتاب بیاورد. اما امروز با اشاره نوک انگشت بر صفحه کامپیوتر هرچه کلمه اول در هر کتابی هست، در چند لحظه روی صفحه نشان داده می‌شود. هشتاد سال پیگیری کجا و یک لحظه اشاره انگشت کجا.

توجه به این نعمت‌ها، انگیزه را بالا می‌برد و انسان را قدرشناس و بلند همت می‌کند.

۴- توجه دادن به ارزش موضوع

یکی از کارهای لازم استاد، توجه دادن دانشجو به ارزش موضوعی است که آن را تدریس می‌کند.

ما برای دعوت بی‌سوادان به کلاسهای سواد آموزی، نمونه‌هایی از ارزش حداقل سواد را بیان می‌کردیم که مثلاً فلان مادر چون نمی‌توانست نسخه را بخواند، قرص اشتباهی به فرزند داد و امثال آن. دانشجو نیز باید درسی را که می‌خواند، ثمره علمی و عملی آن را لمس کند، تا به تحصیل عشق بورزد.

۵- توجه دادن به مطالعات دیگران.

خداوند برای دعوت ما انسان‌ها به نماز می‌فرماید: تمام هستی با زبان قال و زبان حال تسبیح می‌گویند: «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، تا بطور غیر مستقیم به انسان تذکر دهد که تو نیز باید اهل تسبیح باشی و نباید از کاروان هستی عقب بمانی.

راستی با اینکه استعداد ایرانیان از سطح متوسط استعداد دیگر جهانیان بالاتر است، چرا باید در بعضی امور، آنان از ما جلوتر باشند.

۶- توجه دادن به توان و ظرفیت آدمی.

گاهی انسان فکر می‌کند بیش از یک کیلومتر نمی‌تواند بدود، ولی اگر گرگی دنبال او بیفتاد، چند برابر می‌دود. معلوم می‌شود این شخص توجه به توان خود نداشته است.

نه تنها توان جسمی، که ظرفیت معنوی انسان نیز مورد غفلت است.

در قرآن، آیات متعددی وجود دارد که اشاره به ظرفیت انسان دارد:

۱. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی ظرفیت علمی انسان محدود نیست.

۲. «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»، یعنی روح خدا در انسان دمیده شده است.

۳. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، انسان را در بهترین شکل خلق

کردیم.

۴. آیات «سَخَّرَ لَكُمْ»، «خَلَقَ لَكُمْ» و «مَتَاعاً لَكُمْ» که می‌فرماید: همه هستی

برای انسان و در راستای بهره‌مند شدن انسان است.

توان و ظرفیت انسان گرچه محدود است، ولی می‌تواند تا بی‌نهایت

رشد کند. توجه به این امر می‌تواند انسان را از محدودیت زمان و

مکان و توان جسمی و مالی برهاند.

در آیات و روایات اشاراتی است که انسان می‌تواند در تمام کارهای

خیر دیگران، به صورت مستقیم یا با رضایت بر آن کارها شریک شود.

در جنگ جمل یکی از یاران، به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: دوست

داشتم برادر دینی من پیروزی امروز را می‌دید! امام فرمود: آیا قلب او

با ماست؟ گفت: بله، حضرت فرمود: اگر قلب او با ماست در این ثواب شریک است. نه تنها او که در اینجا نیست، بلکه نسل‌های بعدی که هنوز متولد نشده‌اند، اگر هم فکر ما باشند، در این کار شریک‌اند.^۱

۷- تغافل

استاد و مربی، گاهی باید آنچه را می‌بیند تغافل کرده و نادیده بگیرد. قرآن در سوره یوسف آیه ۷۷ می‌فرماید: «قَالُوا إِن يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُم»، (برادران یوسف) گفتند: اگر او سرقت کرده، (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد.

در این ماجرا، یوسف جوانمردی و سعه صدر خود را نشان داد و به خاطر مصلحت مهم‌تر چیزی نگفت.

راستی اگر تغافل نکنیم و فرزندان و شاگردان احساس کنند مشتشان نزد ما باز شده، خطر آن هست که دست به کارهای نارواتری بزنند.

۸- دلسوزی و محبت

در قرآن می‌خوانیم: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۲، همانا پیامبری از خودتان به سوی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. توبه، ۱۲۸.

شما آمد که آنچه شما را برنجانند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و به مؤمنان رئوف و مهربان است. آری رسول خدا غم‌خوار امت بود و در سختی‌ها و گرفتاری‌ها همدل و همراه مردم بود. و در هدایت و ارشاد مردم، سر از پا نمی‌شناخت. کوتاه سخن آنکه از عوامل تأثیر کلام در دیگران، خیرخواهی، دلسوزی، مهربانی، بی‌توقعی و تواضع است.

۹- پرهیز از موضع تهمت

استاد و مربی زمانی توفیق بیشتری دارد که در دل شاگرد وجه‌های صاف و بی‌مسأله‌ای داشته باشد.

روزی که پیامبر وارد مدینه شد، از قبیله‌های متعدد به استقبال او آمدند و می‌خواستند پیامبر را در آغاز ورود مهمان خود کنند. حضرت دید مهمان هر قبیله‌ای شود قبایل دیگر رنجیده می‌شوند، فرمود: هر کجا شتر خوابید، همان جا مهمان می‌شویم، تا ثابت کند با هیچ قبیله‌ای بند و بستى ندارد. این شتر به امر خدا خواهد خوابید. «فَأَنْهَا مَأْمُورَةٌ»^۱

حضرت علی عليه السلام در نامه ۲۵ نهج البلاغه به مسئول زکات می‌فرماید: به منطقه‌ای که برای گرفتن زکات می‌روی، منزل کسی وارد نشو، بلکه کنار چشمه آبی که مربوط به همه هست استراحت کن: «فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ آبِيائِهِمْ»

شاید این دستور بخاطر آن باشد که اگر مسئول مالیات و زکات، در منزل کسی مهمان شود، ممکن است از یک سو در محاسبات زکات تحت تأثیر عواطف قرار بگیرد و از سویی، اگر از افرادی زکات مطالبه کرد، آنان بگویند مهمان فلانی بوده و او تحریکش کرده است.

استاد و معلم باید همه شاگردان خود را همچون انگشتان دست، (با تفاوت‌هایی که دارند) یکسان ببیند و همه را دوست داشته باشد. رفتار غیر طبیعی و خارج از عرف استاد با بعضی دانشجویان، او را در موضع تهمت قرار می‌دهد و او را از محبوبیت و تأثیر کلام می‌اندازد.

۱۰- گوش دادن به سخن شاگرد

استاد باید به سخنان شاگرد گوش دهد. گرچه بعضی از آنان افراد نااهل یا سخنان ناروایی داشته باشند. زیرا عوارض بی‌اعتنایی و گوش ندادن، بیش از اتلاف وقتی است که بر اثر گوش دادن پیدا می‌شود.

قرآن می‌فرماید: مردم می‌گویند: پیامبر سراپا گوش است و به سخن هرکس گوش می‌دهد: «يَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ»^۱

از این آیه استفاده می‌شود که باید به مخاطبان اجازه‌ی سخن گفتن داد تا نگویند حاضر به شنیدن حرف ما نیست. هرچند به ساده‌لوحی متهم شوید.

باید با تمام وجود به سخنان گوینده گوش سپرد و توجه نمود. کلمه‌ی «أُذُن» به معنای آن است که او سراپا گوش است.

به یک نمونه دیگر توجه کنید: زنی که از همسرش بخاطر نوعی طلاق در جاهلیت جدا شده بود و بخاطر آن نوع طلاق، حق انتخاب شوهر دیگری نداشت، نزد پیامبر آمد و ماجرا را گفت. حضرت فرمود: قانونی از طرف خداوند برای این مورد نیامده است. زن هراسان شد و گفت: «أَشْكُو إِلَى اللَّهِ فَاقْتِنِي وَ حَاجَتِي وَ شِدَّةَ حَالِي» به خدا شکوه می‌کنم از بدبختی خود، جوانی و سلامتی‌ام رفت، کودکانی دارم که اگر به شوهرم بسپارم فاسد می‌شوند و اگر نزد خودم باشند گرسنه می‌مانند. طولی نکشید که آیات سوره مجادله نازل شد و مسئله را حل کرد.

قرآن در نقل این ماجرا می‌فرماید: آن زن با پیامبر مجادله می‌کرد: «تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا»^۱

از این آیه معلوم می‌شود که پیامبر گرامی، با برخورداری از موقعیت رهبری جامعه، در دسترس عموم بود و مردم در مورد مشکلاتشان با او گفتگو و حتی چانه‌زنی و مجادله می‌کردند.

بسیار می‌شود که انسان پای ناله و سخن افرادی می‌نشیند و مشکلات آنان را می‌شنود با آنکه قدرت حل مشکلات آنها را ندارد و اقدامی

هم نمی‌کند، ولی همین توجه و گوش دادن چند لحظه، آرامش خاطری برای آنها پدید می‌آورد.

۱۱- ارتباط پدر و فرزندی

بین استاد و شاگرد باید ارتباط پدر و فرزندی باشد.

در باره مؤسس حوزه علمیه قم، آیت الله حائری نقل شده که ایشان وقتی دید طلبه‌ای بیمار است، به منزل رفت و غذایی تهیه کرد و آن را برای طلبه آورد. با اینکه آیت الله حائری استاد اکثر علما و مراجع بود. البته آنچه مهم است علاقه قلبی است نه تصنعی. تحقیقی صورت گرفته است که اگر انسان به کسی نگاه کند که با اشتها غذا می‌خورد، او نیز اشتها پیدا می‌کند، ولی اگر غذا خوردن کسی مصنوعی و بدون اشتها باشد، نگاه به او اشتها آور نیست. این تحقیق همان کلام معروفی است که می‌گوید: دل به دل راه دارد.

اگر شاگرد احساس کند که معلم او را دوست دارد، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. ولی اگر احساسش این باشد که استاد بخاطر پول و حقوق و دستورالعمل متنی را تدریس می‌کند، شاگرد هم بخاطر گرفتن مدرک درس می‌خواند. این استاد و شاگرد همین که از هم جدا شدند و شاگرد توانست مدرک مورد نیاز را بدست آورد و به اصطلاح فارغ التحصیل شود، دیگر خبری از استاد نمی‌گیرد، او را برای عقد و عروسی خود دعوت نمی‌کند و اگر استاد بیمار شد به عیادتش

نمی‌رود و اگر خبر فوت استاد را شنید، عکس‌العملی که در شأن یک معلم است از خود نشان نمی‌دهد.

همان گونه که می‌دانید در اسکناس یک نخعی وجود دارد که به اسکناس ارزش می‌دهد، همچنین اگر در جامعه و بخصوص در محیط‌های علمی، اگر نخ علاقه و عاطفه نباشد، مطالبی خوانده و نمره‌ای گرفته می‌شود بدون هیچ احساس و محبتی.

خواندن و حفظ کردن و نمره و مدرک گرفتن، اگر همراه با عمق و عشق نباشد، فرد و جامعه را نجات نمی‌دهد و آن علمی که می‌گویند نور است این محفوظات نیست. حتی علوم دینی اگر همراه با عمل و تبلیغ و تهذیب نباشد، در آنها هم نوری نیست و کمبود دنیای علم امروز همین مسئله است. اگر غذاخوری استاد و شاگرد از هم جدا باشد و حتی اگر دستشویی‌های استاد و شاگرد از هم جدا باشد، نتیجه این می‌شود که شاگرد از کنار استاد رد می‌شود و چه بسا به او سلام هم نکند.

از یکی از مراجع شنیدم که فرمود: هر وقت می‌فهمم که طلبه‌ای خوب درس نمی‌خواند از غصّه تب می‌کنم.

در آموزش و پرورش معلمی را دیدیم که یک کلیه خود را برای نجات شاگرد خود داد.

در حوزه دیدیم که طلبه‌ای به روستایی رفت که مردم از راه دور آب آشامیدنی خود را تأمین می‌کردند، ایشان به قم برگشت، منزل شخصی خود را فروخت و با لوله‌کشی، آب آشامیدنی مردم را از راه دور به وسط روستا آورد. اثر این کار از یک عمر تبلیغ بیشتر است.

جالب آنکه آن طلبه عیالوار بود و سال‌ها مستأجر شد. پس از آنکه از دنیا رفت، بنده ماجرا را در تلویزیون گفتم. شخصی نزد من آمد و گفت: من برای بازماندگان آن مرحوم خانه می‌خرم. (آن طلبه برادر آیت الله مشکینی بود)

۱۲- انتقام هرگز

استاد نباید در برابر سؤال نابجا یا انتقاد یا بی‌ادبی شاگرد برای او در ذهن خود پرونده‌ای تشکیل دهد.

قرآن می‌فرماید: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۱ اهل ایمان هنگامی که با لغوی برخورد کنند، با کرامت می‌گذرند. و عمر خود را صرف امور بیهوده و پاسخ دادن و مقابله به مثل نمی‌کنند و اجازه نمی‌دهند کارهای لغو فکر آنها را مشغول کند. همچون پزشکی که بیمار خود را معاینه و درمان می‌کند و بیمار هر حرف و عمل ناروا از خود نشان دهد، پزشک توجه خود را از معاینه بیمار، به رفتار و گفتار او معطوف نمی‌کند.

قرآن می‌فرماید: بندگان خدا کسانی هستند که اگر با افراد جاهل و نااهل برخورد کردند، با سلام و مسالمت از آنان جدا می‌شوند: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱

۱۳- توجه ویژه به افراد ویژه

همیشه در جمع مخاطبان ما، افراد آسیب دیده، حادثه دیده و بیمار وجود دارند که چون حالات این افراد با دیگران تفاوت دارد، باید استاد براساس آن تفاوت‌ها برخورد متفاوتی داشته باشد. تفاوت گذاردن میان افراد متفاوت، کار صحیحی است، تبعیض کاری است نابجا.

پزشک در بیمارستان برای هر بیماری نوعی دارو و غذا تجویز می‌کند، این تفاوت، بخاطر تفاوت حال بیمار است و این کار حکیمانه است. اما تبعیض عملی نارواست، زیرا با آنکه حالات افراد یکسان است، یکی را بر اساس غرض ورزی و حبّ و بغض و بدون دلیل معقول بر دیگری ترجیح دهیم.

۱۴- کلاس امن

یکی از کارهای بجا آن است که یا دانشگاه‌ها را مانند مدارس پسرانه و دخترانه از هم جدا کنیم و یا اگر در یک دانشگاه هستند، روزهای

حضور آنها را متفاوت کنیم. مثلاً سه روز اول هفته دختران و سه روز دوم پسران، تا دختر و پسر در یک زمان در دانشگاه نباشند.

تعجب است در مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان، دختر و پسر از هم جدا هستند، ولی در دانشگاه که نیاز جنسی و تحریکات اوج گرفته و زیاد می‌شود، آنها مختلط هستند!

جالب‌تر آنکه اجازه آرایش و جلوه‌گری نیز به آنان می‌دهیم و آنگاه گروهی را برای حراست و انضباط و عدم تعرض می‌گماریم! (البته در مواردی که تفکیک دانشجوی، مشکلاتی ایجاد کند و ضرورتی پیش بیاید حساب جدایی دارد).

راستی کدام عقل و وجدان است که نداند اختلاط دانشجوی، بخشی از تمرکز فکری و تحصیلی را از بین می‌برد.

در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که ایشان با دیدن پرده‌ای رنگارنگ و گل‌دار در مقابل خود به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: گلی که به این پرده است، مزاحم حضور قلب من در نماز است، پرده را تغییر بده. اگر گل پارچه در پیغمبر اثر می‌گذارد، آیا حضور دختر و پسر جوان در کنار هم در تحصیلشان اثر نمی‌گذارد؟

امنیت کلاس، تنها از سرما و گرما و آلودگی دود و سر و صدا نیست، بلکه امنیت روحی و فکری در تحصیل مهم است.

۱۵- بلند نظری

در هر محیطی بخصوص محیط‌های علمی، افرادی با گرایش‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی و مذهبی وجود دارند که استاد باید فراجناحی و با بلند نظری، در ضمن حفظ هدف و خط علمی خود، به دیگران احترام بگذارد.

اسلام برای عبور از این مسائل، به ما دستور داده که در مهم‌ترین مراسم دینی که نماز است با جمله «السَّلام عَلینا و علی عبادالله الصالحین» به همه‌ی اهل ایمان سلام کنیم. در این سلام، نه مکان مطرح است نه زمان، نه پیر نه جوان، نه زبان و نه نژاد. هر کس با هر فکر و سلیقه‌ای، اگر اهل ایمان و عمل صالح باشد، مورد سلام ماست.

در نمازجماعت، همه با هم رکوع و سجود و قیام داریم و در حج، یک تجمع چند میلیونی از بیش از صد کشور با دهها فکر و سلیقه تشکیل می‌شود. این مکتب ما را از دفن شدن در یک سری مسائل جزیی خارج کرده و ارتباط ما را با یکدیگر برقرار می‌کند.

۱۶- عدم ورود به حریم خصوصی افراد

در محیط‌های علمی، سؤال از زندگی خصوصی افراد یا افکار و عقاید شخصی آنان، کار درستی نیست و اسلام با فرمان «لا تَجَسَّسُوا»^۱ اجازه این دخالت‌ها را به هیچ کس نمی‌دهد.

۱۷- احترام به همکاران

برخلاف بعضی که بنخاطر روحیه تکبر و تفاخر، همکاران خود را تحقیر می‌کنند، خداوند در قرآن به انبیا سلام می‌کند. («سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»^۱، «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ»^۲ و «سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هَارُونَ»^۳) ایجاد رقابت برای انگیزه بیشتر مانعی ندارد، به شرط آنکه به تفاخر و تحقیر کشیده نشود.

حضرت سلیمان برای انتقال و آوردن تخت بلقیس، بین کارگزاران رقابت ایجاد کرد و فرمود: چه کسی می‌تواند پیش از رسیدن بلقیس، تخت او را حاضر کند. یکی گفت: من پیش از آنکه از جا برخیزی، می‌آورم: «قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَقَامِكَ»^۴ دیگری گفت: من قبل از آنکه چشمت را به هم زنی، آن را می‌آورم: «قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۵ ایجاد رقابت مثبت می‌تواند انگیزه‌ها را بالا برده و فعالیت‌ها را بیشتر کند، اما تحقیر و تخریب و حسادت و برجسته کردن نقاط ضعف دیگران جایز نیست.

۱. صافات، ۷۹.

۲. صافات، ۱۰۹.

۳. صافات، ۱۲۰.

۴. نمل، ۳۹.

۵. نمل، ۴۰.

۱۸- انتقال حس مسئولیت به دانشجویان

استاد و مربی باید احساس مسئولیت شاگردان را بالا ببرد. قرآن می‌فرماید: «مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ»، شما را چه شده که در راه خدا و (در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید.

آری مسلمانان باید نسبت به مظلومان احساس مسئولیت کنند، غیرت و تعصب مکتبی داشته باشند و در برابر ناله‌ها و استغاثه‌ها بی‌تفاوت نباشند.

حضرت امیر علیه السلام برای ایجاد احساس مسئولیت در مخاطبین، گاهی می‌فرمود: این بی‌حالی شما سبب ذلت شماست.

گاهی می‌فرمود: دشمنان شما بر باطل خود باهم متحدند: «اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ» ولی شما با اینکه بر حق هستید از هم متفرق و جدائید: «و تَفَرُّقُكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ»

شما هدف تیر دشمن هستید و از خود غیرت نشان نمی‌دهید!

به شما هجوم آورده می‌شود، ولی بی‌تفاوت هستید!

گناه و معصیت می‌شود و شما راضی هستید!

در تابستان که به شما دستور حرکت می‌دهم، می‌گویید: هوا گرم

است، در زمستان می‌گویید: هوا سرد است!

شما مرد نیستید، بلکه شبیه مردید!

ای کاش قیافه شما را نمی دیدم و شما را نمی شناختم!

خدا مرگتان بدهد: «فَاتَلَكُمُ اللَّهُ»^۱

این خطبه دلخراش، نشان دهنده مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام و احساس مسئولیت نداشتن مخاطبین است.

در حدیث می خوانیم: کسی که شب را با شکم سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد، ایمان ندارد.^۲

بر اساس این حدیث، انسان نباید نسبت به دیگران بی تفاوت باشد. قرآن برای اینکه توجه ما را به پیامبر زیاد کند، در آغاز می گوید: خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» بعد سفارش می کند که ای اهل ایمان شما هم صلوات بفرستید و تسلیم باشید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۳ و این خود درسی است که اگر می خواهید انگیزه احساس مسئولیت را در دیگران شکوفا کنید، باید خودتان پیشگام باشید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: در جنگ‌ها، نزدیک‌ترین افراد به دشمن، پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در کربلا امام حسین علیه السلام علی اکبر را قبل از سایر جوانان بنی هاشم به جبهه فرستاد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۶۸.

۳. احزاب، ۵۶.

پیامبر اسلام در ساختن مسجد مدینه کار می‌کرد و در ماجرای مباحله نزدیک‌ترین افراد به خودش را در معرض نفرین بزرگان مسیحی قرار داد. چه اشکال دارد اگر حادثه‌ای در گوشه‌ای از کشور رخ داد، استاد شاگردان جوان حاضر در کلاس را برای کمک و امداد فراخواند. نشان دادن جانفشانی‌ها و فداکاری‌های رزمندگان، ایشارگران و جانبازان، بستری برای ایجاد احساس مسئولیت است. راستی چه زیبا سروده است:

تو کز محنت دیگران بی غمی *** نشاید که نامت نهند آدمی
در حدیث می‌خوانیم: افرادی که نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها بی تفاوت هستند، نه امری به معروفی دارند و نه نهی از منکری می‌کنند، مردگانی متحرک بین زندگان هستند. «فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»^۱

۱۹- بالابردن روحیه خودباوری

اکنون که دشمنان، با انواع برنامه و ابزارها به دنبال تحقیر و مأیوس کردن مردم و خودباختگی آنان در برابر غرب هستند، باید متولیان فرهنگی نقاط امیدبخش را دائماً متذکر شوند، پیشرفت‌های علمی، ابتکارات، اختراعات، تولیدات، تحقیقات و انواع پیشرفت‌ها را مطرح کنند و به نسل نو تذکر بدهند که دشمن هرگز عزت ما را نمی‌خواهد، بلکه ضعف و ذلت ما را می‌خواهد.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱.

قرآن می‌فرماید: اگر خوبی به شما رسد، آنان غمگین می‌شوند: «إِنْ تَمَسَسَكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»

و اگر بدی به شما رسد، آنها شادمان می‌شوند: «وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا»^۱

یعنی علاوه بر اینکه چیزی به ما نمی‌دهند، از چیزی که خودمان هم به آن رسیده‌ایم، ناراحت‌اند.

قرآن می‌فرماید: در کار خود سستی نکنید و غمگین مباشید که شما برترید، اگر اهل ایمان باشید. «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲

۲۰- حفظ منافع ملی

از مسائل مهمی که نسل نو باید به آن حساس باشند، منافع ملی است. امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه برای مرزداران دعای خاصی دارد، با اینکه مرزداران در آن زمان، لشگر بنی‌امیه بودند. همان نظام و رژیم اموی که امام حسین علیه السلام را در کربلا کشت، لکن امام سجاد علیه السلام بخاطر حفظ منافع ملی در حق آنان دعا می‌کند.

حضرت علی علیه السلام بیست و پنج سال از حق خود محروم شد، ولی برای حفظ مصالح اسلام صبر کرد و فرمود: صبر کردم در حالی که

۱. آل عمران، ۱۲۰.

۲. آل عمران، ۱۳۹.

تیغ در چشمم و استخوان در گلویم بود: «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا»^۱

گاهی انسان بخاطر مصلحت جامعه و نظام، باید از مصالح شخصی بگذرد. اگر در اداره کشور ضعف‌هایی دیده می‌شود، در برخورد با این ضعف‌ها، سه نوع موضع‌گیری می‌توان کرد:

۱. ضعف‌ها را کتمان و توجیه کنیم.
۲. خود را کنار بکشیم و به گونه‌ای نظام را تضعیف کنیم.
۳. تلاش کنیم به صورت فردی و گروهی، ضعف‌ها را جبران و تکمیل کنیم.

عقل می‌گوید: توجیه، حماقت است، توجیه یعنی اینکه انسان عیب‌ها و ضعف‌هایی را که مثل روز روشن است، نادیده بگیرد. تضعیف، خیانت به خون شهدا و تکمیل کاستی‌ها، رسالت است.

هنگامی که حضرت موسی از کوه طور برگشت، سامری هنرمند و منحرف را دید که از زیور آلات مردم گوساله‌ای ساخته و به مردم گفته: خدای شما و موسی همین است: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى»^۲ موسی عصبانی شد و برادرش هارون را به شدت توبیخ کرد، هارون گفت: من دیدم اگر با آنان برخورد انقلابی کنم، بین مردم تفرقه پیدا می‌شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. طه، ۸۸.

«إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱ لذا به خاطر حفظ منافع ملی، سکوت کردم تا خودت بیایی.

آری حفظ وحدت جامعه، مهم‌تر از نجات یک گروه است. و در تصمیم‌گیری‌ها باید به مسئله‌ی اهمّ و مهمّ توجه کرد. در برخوردهای انقلابی، باید به عوارض کار هم توجه کرد و نباید یکسونگر بود.

ما شیعیان در سفر حج در نمازجماعت اهل سنت شرکت می‌کنیم و تمام اختلافات را نادیده می‌گیریم و این بخاطر اهمیت وحدت مسلمانان و حفظ منافع جهان اسلام است.

۲۱- احترام به ارزش‌های دینی، اجتماعی و قومی

قرآن در سوره حج آیه ۴۰ می‌فرماید: «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَ مَسَاجِدٍ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»، اگر خداوند (ظلم و تجاوز) بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکند، صومعه‌ها و کنیسه‌ها و کلیساها و مساجدی که نام خداوند در آنها بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد.

کلمه‌ی «صَوَامِعَ» جمع «صومعه» به معنای دیر و محل عبادت و ریاضت راهبان در بیابان‌ها و غارهاست. کلمه‌ی «بِيعَ» جمع «بیعه»، محل عبادت

مسیحیان است و کلمه‌ی «صَلَوَات» جمع «صلاة»، همان کنیسه و محل عبادت یهودیان است.

از این آیه معلوم می‌شود با تمام اختلافی که میان ادیان هست، باید به مراکز دینی غیر مسلمانان احترام گذاشت، تا آنجا که مسلمانان باید از مراکز عبادی دیگر ادیان آسمانی هم دفاع کنند.

حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: با همه مردم خوش رفتاری کن، زیرا یا مسلمانند که برادر دینی تو هستند: «أَمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ» و یا مسلمان نیستند که همچون تو انسان هستند: «وَأَمَّا نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ»^۱

۲۲- تقویت روحیه قانون‌گرایی

احترام به قانون در جامعه ضرورت دارد، حتی اگر انسان رژیم حاکم را قبول نداشته باشد.

در ایامی که امام خمینی (ره) در حومه پاریس بودند، یکی از علاقه‌مندان، در منزل ایشان گوسفندی را ذبح و برای جمعیتی که از ایران و اطراف دنیا خدمت ایشان رسیده بودند، غذایی آماده کرد. همین که امام متوجه شد گوسفند در خانه ذبح شده و بر اساس قانون فرانسه ذبح در منزل ممنوع است، از غذا میل نکردند و فرمودند: باید در هر کجا قانون آن منطقه را مراعات کرد.

در زمان طاغوت نیمه شبی یکی از یاران دکتر بهشتی که همراه ایشان در ماشین نشسته بود که به چهار راهی رسیدند. شهید بهشتی که راننده بود، بخاطر قرمز شدن چراغ راهنمایی ایستاد. دوستش به ایشان گفت: اولاً که در خیابان ماشینی عبور نمی‌کند و ثانیاً ما رژیم شاهنشاهی را قبول نداریم تا مقرراتش را رعایت کنیم؟! شهید بهشتی فرمود: ما نظام را قبول نداریم، ولی نظم را قبول داریم. ما شاه را قبول نداریم ولی قانون را قبول داریم.

در مجلس شورای اسلامی، هنگام بررسی طرح یا لایحه، بعضی مخالفند و بعضی موافق، لکن پس از آن که قانونی تصویب شد، مخالف و موافق باید قانون را پاس بدارند. در انتخابات ریاست جمهوری نیز رقابت‌هایی پیدا می‌شود، اما بعد از آن که یک نفر اکثریت آراء را به دست آورد، همه باید به آن تن دهند، حتی اگر او را صالح ندانند.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: جامعه بدون حاکم نمی‌شود، خواه صالح باشد یا فاجر: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرًّا كَانْ أَوْ فَاجِرًا»^۱

«والحمد لله رب العالمين»